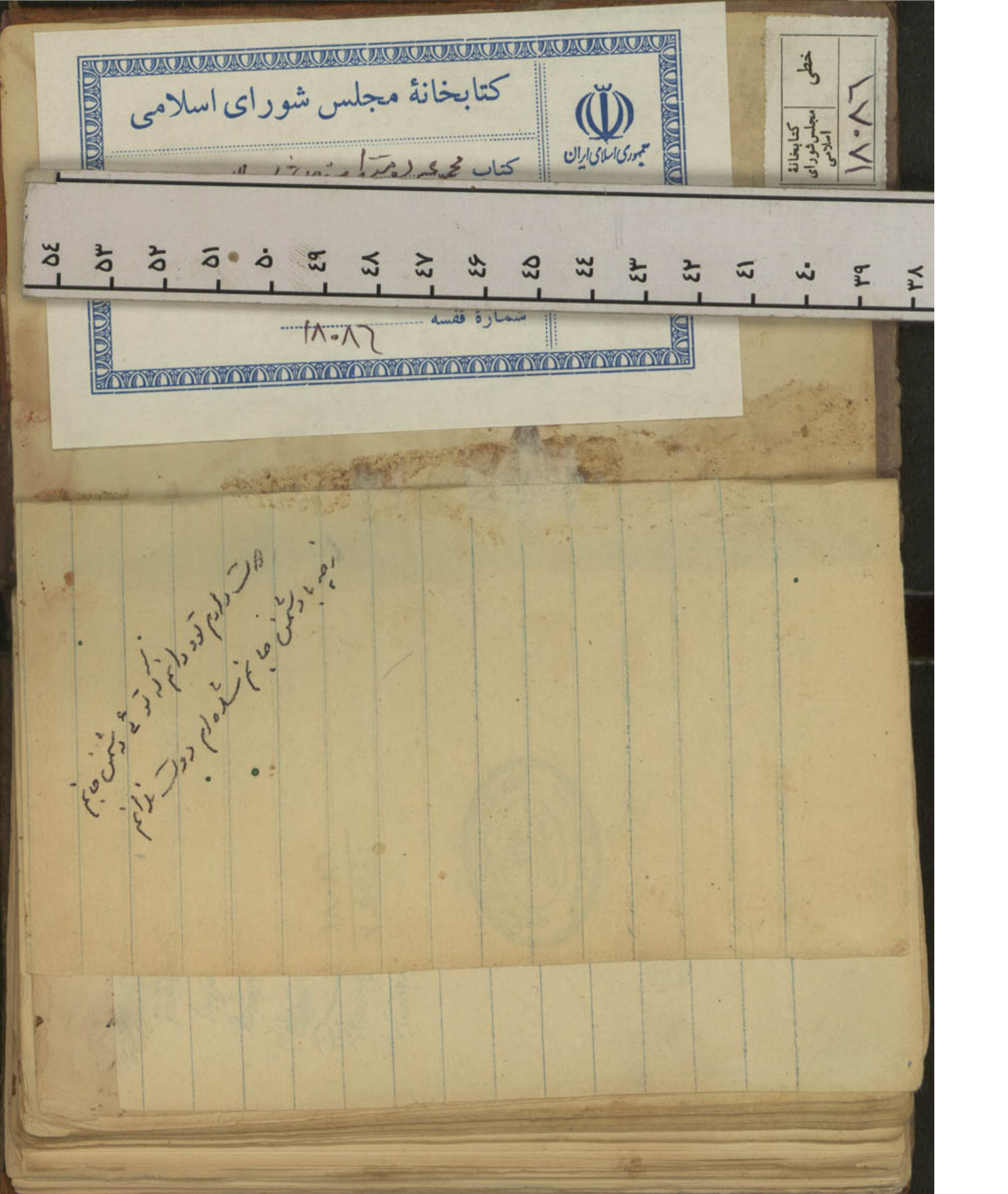
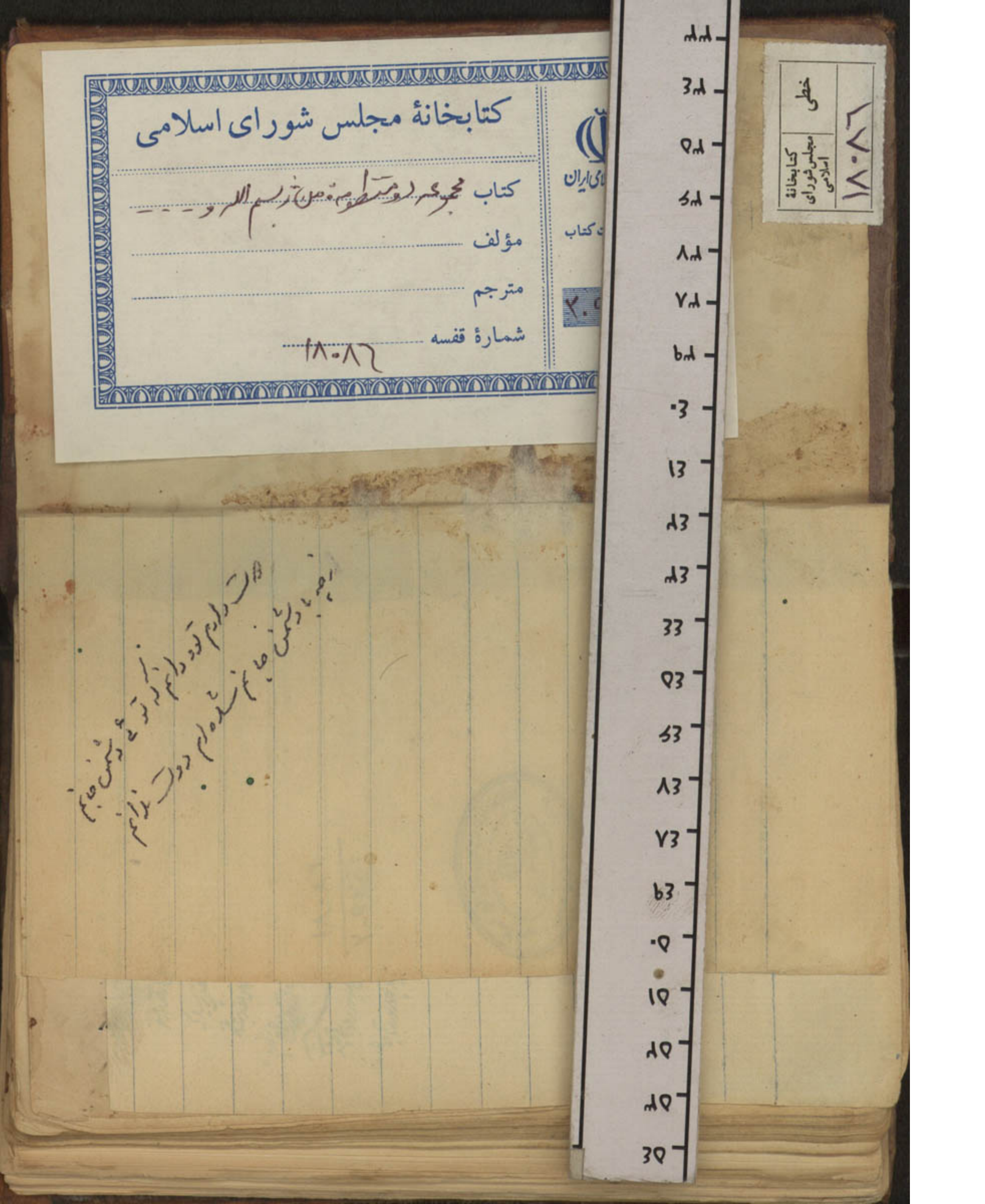
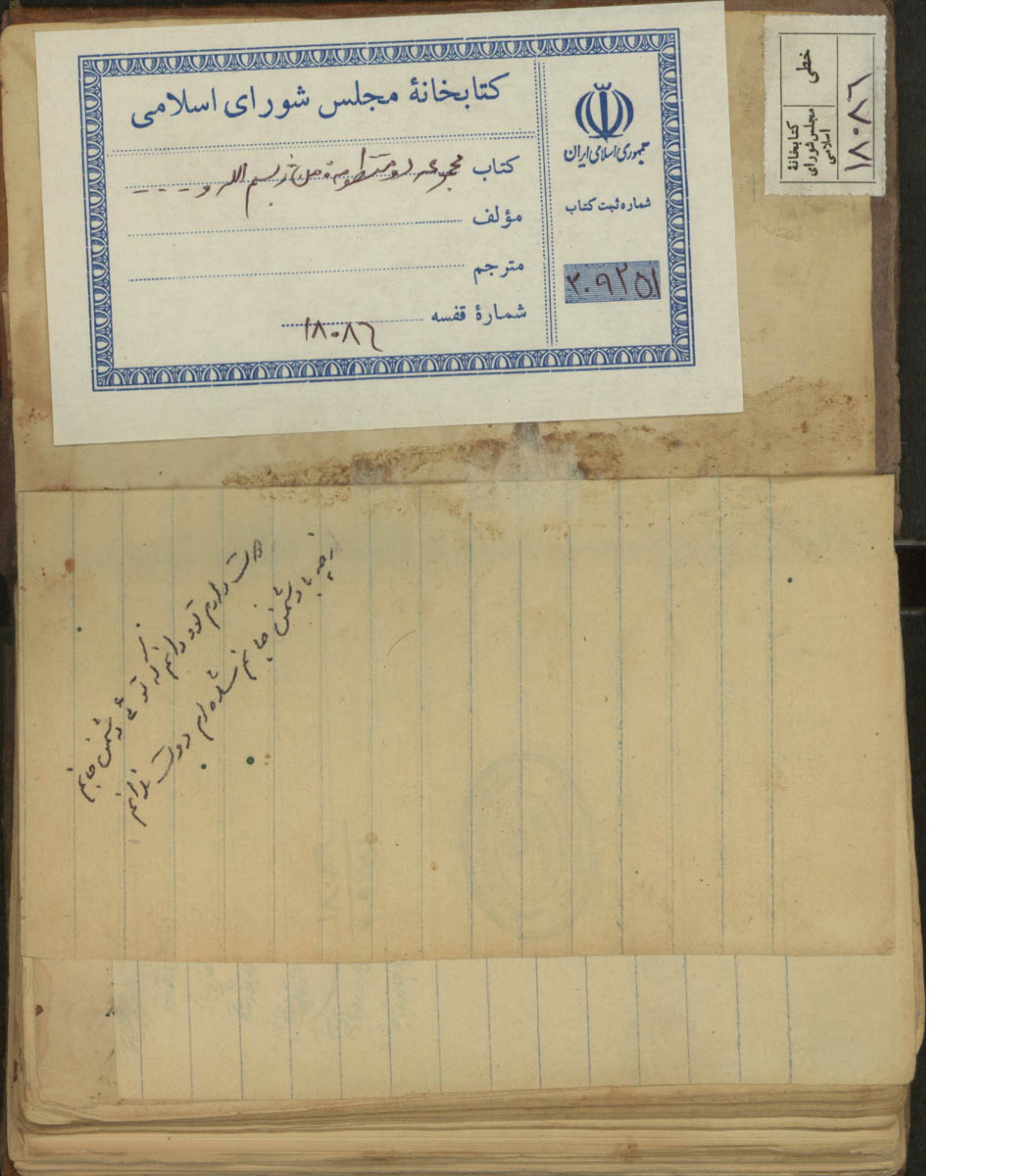
آقای محمدرضا حمزوی

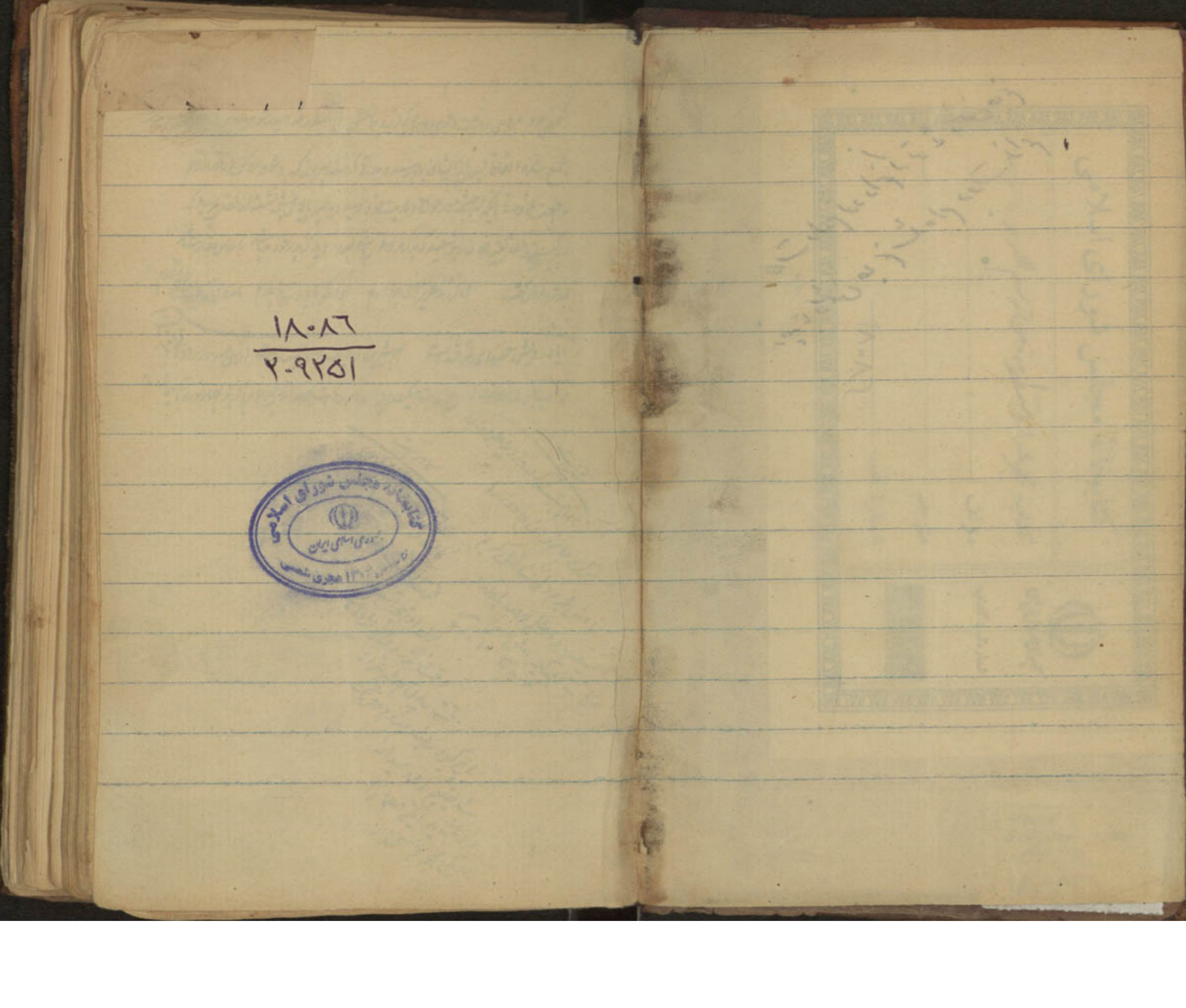
۱۵،۱۱،۸۵


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ قفسه
۱۸۰۸۶
خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۸۰۸۶



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه
۱۸۰۸۶
خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۸۰۸۶


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۰۸۶
شماره ثبت کتاب
۲۰۹۲۵۱
خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۸۰۸۶



١٨٠٨٦
٢-٩٢٥١
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

شخصی بود عروسی داشت و شوهر عروسش که فرزندش باشد بسفر رفته و پدر شوهر عروس با عروس خود
جمع شده اتفاقا پسری از ایشان بهم رسید و مدتی گذشت پسر بزرگ شد و شوهر عروس از قضا از سفر
مراجعت نموده تا اینکه بر چشمه در حوالی ولایت خود رسید دید پسری بالای چشمه نشسته از طفل پرسید که
پسر کیستید طفل گفت فلان ریش سفید که پدر مردم است پسر او هستم دید که پدر خود است با عروس مقاربت نموده
بعد شوهر عروس گفت ای فرزند عزیز ای برادرم برو بگو با پدرت یا پدرم آمده فرزند عزیزت آمده در در

ایا درویش سخنهای تو قند است هم شیرین و لطیف و دل پسند است از نیمه صد بدر رود باقی چند است

جواب بگو قرآن است که سی جزء است و یکصد و چهارده سوره است یکصد از نیمه بدر رود چهار سوره تا نیمه

شیر است
آن چیست که در دوار دارد معتدل دارد
بر کره و جانوران جاه دارد
نامش بعجم ولی از ترک گویم
سی صد و ده و یک صدپا دارد
جواب الحکیم ۲۰۰ ۱۲ ی س

سماور است
انتِ ان الغنی کر بیچاره
چیست زبان گویی سلطانه
کاه کاو در دهن اسیاه
قوت او هست آب بارانه
لول او ابجد از او باشد
وقت خوردن با چشم غرانه
وقت ریدن چشم و دهن
باج گیرد ز هند و روم
بنده تقیم که مرد میدانه
هر که بکشاید این معما را
او یکی بچه و سخندانه

مرغ سفید بال [illegible]

خوش بود و خوش بال بود . [illegible]

از قفسی [illegible] برآوردند

از دل پر درد [illegible] گذشته

وای [illegible] گذشته

آه [illegible] گذشته

[illegible]

[illegible] خواجه [illegible]

[illegible] دلگیریم

[illegible] اگر [illegible]

دل [illegible] دنیا [illegible]

یاران دلگیریم [illegible] دلگیریم

شوخی نه [illegible] خاطر [illegible]

جوانیم [illegible] عالم [illegible]

دل نه خیالات [illegible] دولت داریم اگر [illegible]

نه عشقی نه فکری [illegible] داریم خواجه [illegible]

نه جیفه دنیا [illegible]

کس کار دنیا تمام نکرده

عاقبت مرگست هر سو مردن

ای دنیای بی پو

ای دنیای بی پو صد ها وار و [illegible] دنیای بی پو

سرداران خاص ایران [illegible] گور گشته صاحب [illegible] ملک [illegible] گور

آقای آقا محمود ستون دین گور پیشوای مخلوق ایران زمین گور

صاحب [illegible] فوج [illegible] گور نتیجه [illegible] گور

اعظم الدوله سردار [illegible] گور [illegible] شاهان [illegible] گور

حکمران [illegible] قاجار لقب گور امیر کبیر عالی نسب گور

[illegible] اولادش [illegible] گور مجوسیش [illegible] گور

امیر اعظم سپهسالار گور صاحب [illegible] هزار هزار گور

باش [illegible] تمام [illegible] گور سردار [illegible] گیلان گور

سلطان [illegible] گور باش [illegible] سرداران [illegible] گور

[illegible] سردار [illegible] گور

بعضی سرداران بعضی [illegible] گور بی ناموس [illegible] هزار گور

علیخان لقب سیف لشکر گو — عیلش و یلدن ایلشی دشتر گو
فتح السلطنه شیر شجاع گو — لایق به حضور در شاه گو
ایلش عمرگردان همشه شیرد گو — دایستر رده دست نامرد گو
معین الرعایا علامه ایام گو — در سر روز نامش مشهوران نه بیر گو
حاتم سخاوتی دوش ضمیر گو — شخص با غیرت صاحب تدبیر گو
شرجمع مجلس صاحب تدبیر گو — لایق و مجلس شاه و وزیر گو
اکبرخان لقب معاون الملک گو — دلیر و شجاع شیر خوش حالک گو
عسکر و لقب افتخار شیر گو — نا غافل کشیان زخم کاریش گو
فتح یار محمد باشی سردار گو — فتح الله یاله چابک سوار گو
علیرضاخان ملک کرد شیر گو — مرد با غیرت صاحب موی گو
ارشد الدوله داماد شاه گو — رشید سلطان شیر شجاع گو
عبدالباقی خان روز نبرد گو — در روز نبرد چون شیر زرد گو
تیمور شجاعت لشکر کشی سوار گو — داد و خوار نه سپاهی ایران یاد گو

عباس خان چند سالی در شاه یار گو — شیره سواران پای میدان گو
رشیدی خرعام جوان زمان گو — مرد با هیبت صاحب تمکین گو
کوشرف الملک بزرگ و خاستر گو — سالار ارفع منش دختر گو
مردی حسین خان نظام اکبر گو — قول و قرارش چون اسکندر گو
عبدالقادر خان بحرزاده خان گو — دایم زحوال پرس مرد مصاف گو
عنایت الله خان هم خان میر گو — نه روز دعوا صاحب تدبیر گو
آقای بهرام حاکم حمار گو — دارد سفره خوان زرگی حمار گو
دکتر رلا و طبیب هوراخان گو — دفع تیر اندازان بدیانی گو
با جوانان نام مرد موسی گو — ده تیر نکردن سلسله تیر اندازی گو
محترم خانه چول دهی دریا گو — دنگ شانی اندک دعوا دریا گو
نعش چیاوی چخماخ نه لا گو — پریزه نیشت کیوه نه باگو
چطال بیاده دهی دریا گو — حق شانی تا قون ایام جوریا گو

یه گشته بدبختی آقای سالار بیگ — یا ستاره بخش مریخ الفاربی — سینه کاظم خان نامدیاری گو — و دنیل گشته بختیاری گو

حسین سلطان شیرین نوازکو — میرجهاد باشیدار کو

محمود خان شیر چپار مسکن کو — سرور دعوا چون تهی کو

دار فتح سلطان شیر لوادکو — لور ... سر د جو از ... شخصی منیر

سنور نیز گربه

آورده اند که اعرابی گربه‌ای صید کرده و نشناخت که چه حیوان است

پرسید که این چه حیوان است گفت سنور است دیگری پرسید گفت قط دیگری گفت این را هر

و دیگری گفت جنذع گویند کسی دیگر گفت این را خیطل نام است اعرابی با خود گفت

سر از چه عزت و کثرت قیمت باشد چه نام بسیار دارد و چون به بازار آورد گفتند

بچند میفروشی گفت بصد درهم گفتند بهای او یک درهم و نیم درهم نیرزد و چون این بشنید

گربه را بر زمین زد و گفت لعنک الله ما اکثر اسمک و اقل قیمتک

چه نام بسیار و بها اندک داری

بسم الله الرحمن الرحیم

من ژ بسم الله — ابتدا مکم من ژ بسم الله
پریشان نامه ذکر مکم لله — نه ارای هر کس بی فنا فی الله
لا رطب ولا یابس الا فی کتاب — کتاب درج حمد و فصل الخطاب
حمد بسم الله مندرج بین — او نیز و پای باغ هزار گل چین
با هر یک خدا یکه رسولن — نقطه تحت با زوج بتولن
قال مولانا علی عمران — انا النقطة تحت با زان
باشناسا بی و نقطه تحتش — آشکارا بی دریای رحمتش
قرآن ژی رمزه که مدی خور — کتاب مبین معنی بیان کر
زمانی ایام جاهلیت بی — نبی هات ژ و بعد نازل بی نبی
نبی وات ولیم و یزدان فرد — بنبی و ولی الله ثابت کرد

دیکه

دیک حرف کردش ته مطلب تمام — کلام الملوک ملوک الکلام
هوشدار هه حدیث چنش موجودن — ماچان یه معنای قوس صعودن
و قوس صعود و قوس نزول — ارای شناختن ظاهری رسول
لسان الله وات پری مدعا — من مدینة علم علی بابها
خیر الامور اوسطها طلب — تا که بچیان اوسه مطلب
اولین حرف نبوت نون — ملفوظیش ته حرف واو تیش مکون
واو ولیش کنایه ژه ولایتن — نه من یه واچم نقل آیتن
اولین حرف ولایت واون — او نیز ملفوظیش و ته حرف واون
اوسط الفن ژه الوهیت — منکر انکار کرد ژه بلوهیت
منکر و عدو مزانی کین — غاصب هریم جای بنیین
بکذر ژه ادراک متصوفی — و افراط کردن بی تصرفی
و کیش عوام ای قوم عارفن — خدا مزانو متعارفن
بعضی هرن بعضی ارباب عمائم — بی تفریط کردن پا مکن قائم
چون نیزی قوه درک غورسی — متقدس ژه مقدسی

نغزای دین دا باید کرد ماتم   لو فسد العالم فسادا لعالم
بے افراط تفریط اسم فعل حرف   هر یک وجای ویش وکوی کرصرف
دست ید قدرت قلم پیغمبر   ماسوی الله مطلق خطوط دفتر
قلم یکسر دست خطش نهات ریت   وقاعده امکان نکیدیت بےصدایت
چون ید قدرت فاق وقلم دا   نه پهلوی احمد علی بے پیدا
نوغش احمد حسن کرد یکتای دانا   لیک مشیت حسن وعشق بے پیدا
تنش شریعت هاشیش طریقت   معناش اریافتے یافی حقیقت
وکرات نبی دات راکع ساجد   انا وعلی من نور واحد
فرموده نبیم درد رزوانن   کفون هر کس دات خدا دوانن
وحدوث قدم مهر فروزنے   وینه صبح برزخ شو وروزنے
برزخین لهین حدوث وقدم   خیر الامور اوسطها کیف وکم
ژه الوهیت بکرین اکراه   الناس فی الشتاء خیر من الله
موجود هر شئی ژه کتم عدم   خدا ست دریا بحر فحدوث ژه قدم
خاک وباد آب آتش ظاهرن   عنصر بے امکان معناش باهرن
وقوس صعود وقوس نزول   پری شناختن ظاهری رسول

سبع هفت

سبع هفت مثانی ومعنا دوان   سبع المثانی حمد چهارده تن زان
حمد حم مرتبه هات ژه آسمان   یکتائی مختص ذات حق بزان
بیست هشت حروف هر جوان و یک   چهارده معصومین بے ریب بے شک
ماسوی الله وی حرف مندرج بین   کا مین مطلب بیت بیست حروف بنین
مفردات ویر دمرکب وجا   ترکیب بے جی کرد ولام الف آله
لام قلب الف الف قلب لام   اگر دریافتے قابلی الهام
بینه الف نام علیه   ژه لام هم مشتق نام نبیه
الف الوهیت لیشان کرد مرفوع   ماخوذ ومعناش بیت بو مطبوع
درة البیضاء اولین قلم   مصداق معنای حدوث ژه قدم
چون عشق ژه ازل میل وبروز کرد   تا آشکارا کے ذات تنها فرد
ذات کنت کنزاً مخفیاً احد   نقطهٔ تحت با گردش واحد
الله اسمیکه مستجمع صفات   صفات راه نیری البته وذات
ژه فرط ظهور مخفی صفاته   یا من دل علی ذاته بذاته
بے ذات صفت ژه عین ذاتن   ذات هر خود ذاتن صفات صفاتن
اسم وفعل وحرف معنا صفاتن   الله تصویری حجاب ذاتن

ذات از صفات دی نشت عقل کل اموات   ما عرفناک حق معرفتک ذات
چون میو عدد داخل و واحد   کل ما منه یتلوه شاهد
لا رسم لا اسم لا صفات بران   بی خبر چه یافت خود ژه بی نشان
کمال توحید نفی صفاتن   لا یحیط شیء په نبی واتن
چنی وحدتش رای چرئی نین   توحیدش نه رای معنوی بین
علم صفت واقع وتحت ذاتن   که شناسای ذات حد صفاتن
عاجز میو علم ژه ادراکه ذات   چون محیطش ذات محاط لیش نهات
شناسائی حق تا حدی جایز   سمند فکرت نما نو عاجز
دل ژه بحر ژرف فکر فرو رفتن   تا یک رباعی مطبوع کهتن
سبحان الله قادر بیچون بودن   با هر کم افزون کم افزون بودن
باجمله یکی وز همه بیرون بودن   با این همه چند چون بیچون بودن
ژه ذات چون عاجز مانو مرکب   ژه صفات درک کر تتمه مطلب
وآهنگ فکر بگذرژی پرده   مصنوع وصانع خود که بی پرده
بگذرژی قیده یا دته دین   کوری کار بنداشته مژه ولیش مکین
سی نوع پله ور راهی بین بیخود   پی دین سیمرغ دلیلشان هدهد
تاحا

تا حالیشان من فر واند کی   چونکه باقی من ژه هر نوع یکی
آینه کان دین سیمرغی نوی   نظر باز کردن سیمرغشان دی
برای دینی من کعش در ودلواه   هدهد جبرئیل امراغ خلق الله
نفس وبیت لشناس پری مرتبه   من عرف نفسه فقد عرف ربه
بنای وبیت بکر وآل یاسین   تا ژه لطفشان لغت بنا بین
سمعت في الليل ژه شاه مردان   ولفظ فصیح قال یا فلان
ژه قول خدا ورسول رخ متاب   ذات ما للتراب برب الارباب
ماه چارده بدر فروغن   سال چارده ستن بلوغن
وه ب جاد لطاها وجه الله   که متضمن وصفات الله
وصورت چارده یکی ومعنا   برهانم اعداد طاها حق دانا
یدالله کواه وجه الله شاهد   چارده وعدد مخاطب واحد
وجه الله علی عشر علی هو   کل شیء هالک الا وجهه
اول آخر اوسط کشت احمد   در بین احولش ژه فرط احد
سه نوع بشر خلق کرد خدای عالم   ناس وشبه ناس نسناس افهم
ناس چارده معصوم شبه ناس برادان   بوذر مقداد عمار سلمان
ما باقی مخلوق یکسر نسناسن   ژه احدیت خدا اشناسن

هر کس کر تحصیل معرفت کردن   بو قدر بخښه شناسی فردن
ما خلقت الجن والانس وات یحړن   الا لیعبدون ولیعرفون
حزرا د حزلیت غر مردن امان   دیده بکشا قدر معرفت بزان
وصف بند کی لمن بکر کوش   اکر هشیاری مکر فراموش
وصف بند کی بزان سه حرفه   حرفی سه کلام ونحوی صرفه
زه واو ورد ود وفا بکر ضبط   زه صاد صبر صدق صفا مکر خبط
ف فقر وفنا فاقه ومحل   خیر الکلام وات ما قل ودل
بخلع نعلین شت وموسی ندا   زه باالوادِ المقدس طوا
یعنی بیل وجاحب غیر حق   مقید ورن زه بزم مطلق
زه شرای اهامی درة البیضاء   عروج کرد وعرش لیلة الاسراء
چی ولامکان شیدعرب   اراده کرد خلع نعلین زه ادب
شنفت یا احمد مکن نعلینت   یعنی فاطمه علی وسبطینت
کرد نعلینت زینتش وعرش   بار تا خالی بوزوی جسم فرش
محرم مجرم یکنقط خطاست   صعود نقطه با عبد عند مولات
پایه بند کی وجائی نیشان   لم یطمثهن انس ولا جان
هر قدر سلب مکر وخود زه هر مکان   تمثیت فرما وکرو بیان
بال وهم

بال وهم شمین ای راه تفط   خدا مزا نو او کس که رفته
دیده واز وارفن دیده هم وهم   تردید نفس مسدود بی محکم
چرخ زه کردش فزآواجریان کهفت   تا روح عالم ولامکان رفت
کرم کرم سرد سرد جهت حرکت نداشت   روح ماسوا توجه نداشت
جنبه وجوش محی لا هوتی   جنبه بالغیر موجه ناسوتی
دای بدن دالامکان خلعت   ناسوت بی روح بی تام راجعت
زه اصحاب کهف دوفی بدر دل   وآواز سک برس ومنزل
درک ویر زود امریکه محال   اریک ساعت بوار صد هزار سال
وقاب قوسین دیرداوادنا   نه زمان معلوم نه مکان پیدا
عنصر وجاهشت اکر خلق ما چان   وی اعتقاده کفر ونسیان
یه خود محاله مکر که احمد   جز شیاء بو وقاعده رسد
عناصر وجنب نبی محاطه   چون وماسوی دار و احاطه
احاطه داشتن کل ماسوا   نه قوه ولیش بی بی قوه خدا
سوی الله جنب نبی محاطه   وماسوا الله حق وا احاطه
مشیت حق چار صفت ناشی   حق مجسم بی صفات ونبی
یک صفت غضب یک حیات دری   یکی رزاقی یک پیغام بری

صفت غضب یے وعزرائیل   محی ومميتش دا واسرافیل
ومیکائیل دا جنبه رزق ویش   جبرئیل مجسم وپیغام برېش
وکام اول مات فی جبرئیل   چون جنبه پیت یے داماند ژه دلیل
ژه عزرائیل رد هر چار و حقیقت   وهی بدن دا ولامکان نیشت
اوکه ممیز صرف سعز ینه   ممیز صفات وعنصر ینه
ارهی کوسال تمیز قاصر   فرق ها نه مابین صف عناصر
ذاتیکه محاط ووهم تو بو   موحد شیت ای احمد میو
ومشارکت دهو زه اعراب   دشیخ دکمان منی علی قاب
یک تیر وچله دوکمان منی   هر دکه ویکبار تیرر ها ممکن
ونفع ضرر شریکن وهم   بقاب قوسین تشبه کیف وکم
من باب المثل مطلب جاریه   وظل وذی ظل شراکت نیه
اوادنا یعنی دریت نیه   قدرت ژه حقه دس ژه تبیه
تخم الطاعت وجائی کاشتن   وظل ذی ظل حرکت نه داشتن
چونکه ثابت یے وظل الهی   ظل ذی ظل نما اگر آگاهی
وظل ذی ظل در حسن ماجرا   ظل مرآئینه ذی ظل لا برا
که شهود میوسرار کمون   انی اعلم ما لا تعلمون

لنا

لنا مع الله حالات ما چان   اومن فی داداو وفی برانه
گشت سایه حق سایه معنوی   نه سایه بدن غلط نشنوی
قدرش ژه قدرت قدری یابه فت حد   گشت محو بومعنای مکان احد
لشان نبی ذات یزدان پاک   لولاک لما خلقت الافلاک
لیکن والسماء وذات الحبک   لولا علیا لما خلقتک
خاتم ومحیط ساد فرمان ده   بلی الخاتم ما یختم به
چون دار الشهود اتحاد میو   اصل جوذ مطابق وسواد میو
وقبض بسط عکس عاکس گردنگا   خاتم یے احاطه دا و ولی آم
هذا واحد خلقتک لی ذات   خلق الاشیاء لک هم بدات
چون او وحالات لی مع آیات فت   فنا فی الله یے شاهد غیب شتافت
حقیقت ولیش دی یعنی وجه الله   مصداق فی عرف ربه هات ندا
ژه دل دیده چشم اقراق کاشت   مرج البحرین یلتقیان داشت
محو جمال یے ژه حق هات خطاب   ذات بین الاحباب سقب الآداب
وقت تکلم عقل کل وودق   آواز حیدر سماع کرد ژه حق
ذات صوت علی مشنوم جلی   حق ذات فی واچوم وصوت علی
اوکه وجه الله ژه روش روشن   لاشبیه صوتش هر صوت منی

وعرش جذاس اوکرسی نشین … ادحمن على العرش استوا ستین
نشفتے کرات ولی مطلق … ذات من دآنی لقد رأ الحق
عرض کرد مزانم یصوت کیه … لیک قربت مقام حوذبینی نیه
سراپا کوشم تاچه فرمائی … پاتاسر دیده تا رخ بنمائی
ژه ویت بے خبر ژه حق آکاهی … هریته معنای فنا فی الله
دریت کے هات فر نور وحید … غیبا لم یدرك برش بوشاهد
مپرس ژه نکته دیدارش دیدن … ارببنش عرض کرچشم تو روشن
هم و دیده حس هم دیده باطن … عمیت عین لا تراك واتن
چون عاری ژه ذات عین صفاتن … لم اعبد ربا لم اده واتن
کما ربیانی صغرا ام واب … محمد وعلی عددن ورتب
حمد مشتق بین ژه ماده احمد … وحمد مشتق بین ژه ماده احد
چون حمد احمدن ژه فرط مبین … الحمد لله رب العالمین
من ذار اخا لم یذق شیئ … فکانما ذار میتا
ژه دمشق نام صبح ازل بے روشن … لقمت الصباح متما البدن
بے رنجن دیدار محبوب واحد … حوذ سوره توحید ومعناش هد
بیخ دانه بے قل هو الله نشت … تخم توحیدش نه مرز دل کاشت
بژتیم

شرتعبیر وعلم قوت روح لیته … معنای شیر برنج شفقتے یته
فقره تفاع اکر مجهو لن … یمنی ذو الفقار یمنی بتولن
اسم اعظم اسماء الحسنی … شفع وتر نه جنب ذات پیدا
ار دیرین وعرش حملکن یکتائی … وشق القمر انکشت نمائی
بے ایجاد خلق نه حق منظور بے … مستجمع مجموع وتر الموتور بے
چون قبضه موم ماسواش ودس … جز حق هر شئے لے تصرفش هس
خاصه احمدن ماسواش تمام … پس نام بوطن حرق والتیام
ارشاهی ظاهر وملکی ویرد … اثر لیش نین جز در ساعت کرد
عود کرد دباطن مصراع هریته … خانه کر کسه ای یك حرف بسه
دل مکان حق حق ژه دل مستور … خیر ذیاده فقدان المردود
پس کر پریشان پریشان حرفی … ای باده پر زور تو تنك ظرفی
مطلب کفت ودس فرقه نامعقول … خاصه عوام ضعیف العقول
لا تینا هی حرفی بے انشاء … چه درك مکری جزء ولا یتجزأ
مرحمت کیشام تو یادکیر وصفت … حیله اسب بن ۸له پای کاو جفت
مثل مشهور بشنو کیف وکم … کارکردن یعفور خوردن او شتم
شکر فی بکبر کردمت آکاه … من یشکر الناس ویشکر الله
کنده فهم عاجز ژه معنا دریاب … اصلاحك نکی ژه صفحه کتاب

قول نبی دات ابن قولو یه … اتقی من شر احسنت علیه
عبارت تنکن بدر معا فم … ورنه مطالب عمده مشکا فم
واتے مز دتو کے میو ظاهر … بے المعنا فی بطن ش عر
واتم چون طوطی مزان تقلیدی … من عواله علی تعبیدی
لمغز شعر خلق و تفرع … جز عارف وحق اهل تشرع
واتم مجلس کشت وکنایه … من البدایه علی النهایه
ژو بعد قشر یې لیش مستحضر میو … جنس که ارزان بے ملاخور میو
ژه الواد کوه حق پیدا میو … یا من فی الجبال الخزا انه
سمیعٌ داور علیٌّ عظیم … مِن یُحیِی العِظامُ حی مِن دیمٌ
تصرف درین توسو جو دات … کُلِّ شیئٍ قدیرٌ ذات غیر ذات
باسط الیدین بالرحمت دار … خنصر حب کم ژه یک شماری
کے خجل نین ژه احسان تو … لتنال البر حتی اتنفقوا
تغیر بدرین سرکه و شراب … حبت مکر وکناه و ثواب
ذات حق بے علم واراده نیه … کے ذات و بے علم اراده دیه
ذات واراده هر دو قدیم ران … لیک ذا تر بذات او به یک زبان
چون ظل ذی ظل چو شمس ضیا … انفکاکشان محال و معنی
نه قدیم و ذات نه قدیم زبان … وی مقامات شرک و یری ایمان
ذات

ذات چون نا مسم منشئ فلاع … وصفت چون ما چون خلاقت بداع
چون خلاق مداح ذات علیا … مداحی علی شرک جلیا
حاشا کی کسے قدر تو زانا … بیان خالق و فرد دانا
سرور ده احمد مکه و مدینے … عروة الوثقی حبل المتینی
زبون نه دعوات رسم زالنی … هم حاتم ژه وصف سخی تولانی
یا باعث ایجاد ماسوی الله گشت … یا مایه راندن آدم ژه بهشت
ومحو اصنام شیدالو را … کت کتف مهور کے او ژه کف پا
نه او تاب بار نبوت ندشت … سری ولایت خاصه اجری داشت
لیک وخته در خیبر کشائی … پا نیا وبان دس خدائے
قائلُ انا بحرٌ حدیثے … ژه قول خدا یاس شدیدی
سبح الله ورد زبانت … سوره توحید ن آما وصف بیت
منظر حقی بے شبه و خلل … لیک همثلی راه نیری و مثل
علم خاص و عام خاص الخواصین … و فوق کلُّ ذی علمٍ مبین
اصلاح مطلب ممنون و دهر … ظهر الفساد فی البرّ والبحر
و ذو جنبین واحدت نیه … شاهد نو لو نا العزبو به
ژه بعد وصفشان کردنت یکی کم … مصداقا قالو فینا ما شیٔتم
د وصف ذاتت مکروم علو … خوار ز راه میو مقام غلو

نه مني و ممدوح بي مخلوق ونه — علو منکران ئه نقص باطن
نه قلو بقاف نه قلو بغنين — لا جبر لا تفويض امر بين الامرين
نه پرداخوزد اجمع شان دوا — علاج مفسد وافساد کريا
بدند لشناخته ماچان خدائے — نعوذ بالله ار رخ بنمائے
کے داشت سرپنجه خيبر کشائی — کے لبند کی مکی خدائے
آدم سينه چاک کندم خالت — نوح غرق طوفان بحر کمالت
داود بلبلے نشاخه کلت — جبل سليمان تار سنبلت
خليل پروانه شمع جمالت — ذبيح قرباني کوي وصالت
يعقوب زنداني اعما فقدا بنت — يوسف سرکردان چاي زنخدانت
موسي ارني کوي لنترانيتن — مشتاق ديکرف هام زد اينتن
عيسي وفلک بردش پلا مار — په عقبه کوسيت هر صبح تا انوار
دشر يکي خوز تا روز ممات — اوکسب نور کے اي کسب حيات
لوح منقلب جلو کلامت — قلم پا برجاي اولين نامت
عرش نيمه باطن افکندن ئه با — بے دل ز عشقت ملن پر برجا
کرسي سرکردان ئه داغ سودات — نه افلاک مسلم ليسترين مادات
عشره عقول دعويم توضحن — الکنايات بلغ من التصريحا
و ذات خدائے عاري ئه عرض — وجب الوجود ليکن بالعرض

حسن

حسن مطلوعي ذ فرد احد — ميم واجبي مصراع احمد
مظهر حقي هم ظل اللهي — فعل حق ظاهر ليت بے کواهي
علم ومصلحت رنير دستتن — قضا و قدر مزد شتتن
اکر يه قضاست محول حال — چون عکس رضاست مجاري احوال
وصفت مکروم ورضا وطوح — او قدر مزانم تو ئے رب نوح
لو وصف ذاتت مکم دريو زه — کوزه کر هر کز نشناسو کوزه
پرسام ئه خرد خوزد بين خورد کير — پيغمبر باطن ئه حي کبير
ديطور مواچي وشان حيدر — مرضين ولاي خدا و پيغمبر
وات نبي رضاست پنه شاه — انا و علي من نور واحد
بنے ظل الله عقل کل ونقل — خدا بشناسين ودليل عقل
کر مطلب مجهول تو جيش معدومن — استر ضاي ذي ظل ئه ظل المعلوم
من پريشانم پريشان حالم — ئه وصف ثناي اوصافت لالم
لا سيف اثبات الا ده کردن — معناي لا فتاح کاسيف پروردن
در مصر عش يک بيت منتخب شمار — په حفظ مذهب بے وجه ذو الفقار
وقتي عدالت ومعصو بنين — وشانت مد ولا الضالين
هر کس ئه فضلت مکر و افکار — فيحتاج دار بتم و قصاد
ئه جم قدير احسن البشر — جار شتر کردش و منبر

هحب

دست علی کرد واتش بر ملا — هر کس من مولام علیش مولا
له وقت رحلت غم خوار امت — وآقای قنبر کردش وصیت
بعدش حاضر مکیش شمشیر ژه غلاف — مکر مشت معین داشتو مصاف
دستور العمل لیسه فرع واصل — تا صاحب العصر نسلن بعد نسل
شمشیر علی شاهی دلدل سوار — په حچی ملقب یه و ذو الفقار
پشتش که هشتاد هر فرقه انکاشت — فرقه روانه واعدا کماشت
زوانه ضربه هر از کس مکشت — قوه امامت بدالله ومشت
ژه یوم خندق آگاه هر کسه — ضربه ذیلا عمرا هر لیسه
احاطه مکر وهفتاد دشته هر یک — ملاحظه دشته بی ریب بی شک
یکشت وقدرت کرد کار میو — صاحب فقرات ذو الفقار میو
دستور العمل وی دستور میو — صاحب ذو الفقار که مقهور میو
از یمین چابک یه بسکه جلدی داشت — تیغش اعادی ودو سر انکاشت
طاعن بالو محبین ضاد دیبا استین — دو سر که داشت تیغ شاهی بدر حنین
دس ودس رسیه تا امامی کشت — ژه اعدا اپر کنی دوزخ چون انگشت
په خانه زادیش وجای اولادن — همزه حوذ وجای الف ارشادن
همزه شکل عین سرش په چین — کنایه ژه نام پاک علین
مختوم ژه قول واحد مجید — همزه حوذ و جای الف بشناسید
روزه

روزه رمضان شعبان ورجب — مد واجبن مد مستحب
وفکر ووفتق حوش مناسبین — همزه با الف مدش واجبن
جزمت طالبن دفترت عزمن — په بنده گی حق خاص عزمت جزمن
وجود واجب اصل واجبن — وحدت وجودی جزبه ماعلن
حدیث شایون ژه رسول الله — القید کفرا لو کان بالله
مقید وقید الله جسمانی — عارین ژه رسم راه مسلمانی
اسم وفعل حرف معنای صفاتن — الله تصویری حجاب ذاتن
فالق الاصباح واذن خدا — هر تو یمی خالق الحب والنوا
محب خاص عشق آئین اخص — سوره یوسف کرد احسن القصص
یسئلونک عن روح ژه نبی — حق وات قل الروح من امر ربی
امی چرا به احسن البشر — سر یتیمی ژه مادر پدر
تا حیات داشت کس سلامش نکرد — بجز خداوند له ژن له مرد
کس او لوست لیش نشت هر باب — تا تعلیمش که جز رب الارباب
تا حق وتعلیم حق والدین — حوذ حق سلامی چنش بودین
محتاج به وحق لا محتاج وکس — الفقر فخری یه معناش بس
په بینه حق وکرات مرات — حب دنیا راس کل خطیات

چه خاص فرمان داسیه کوینین / تلك السواد وجه في الدارین
لیك وبعضی طبع مکروه خاطرن / کدار وسیاه دامانش برن
بشنو ژه کفته طاکر بلخی / چون خاص وتنش وی تندی تلخی
محرم اینی هوش جز بیهوشی نیست / هر زبان را مشتری جز کوش نیست
استعباد مکی ژه اهل بهشت / په خوهت هر نیت موجود میوکشت
کر عبد طلب کرد دنیا ژه مولا / موجود ما وبریش طریق او لا
وات بن آدم اطیعونی حق / اجعلکم مثلي في الافعال المطلق
رسول وتکمیل بعضی مقامات / دب ذد ذلیك النحر وات
لیکن کوش نکر آهنگ اسرار / دهانی میولبریز کفتار
چون کدای بهود نه دنیا ونه دین / ذالك هو خسرانا مبین
الدنیا ولا الاخر اختانی / بلی حوزده بین درشت زبانی
سك نفس په مردار دنیا منجلاب / الدنیا جیفة طالبها کلاب
په رزق نه رزاق فری هر کفتی / سه فذلك طلب مکر نشنفتی
په از دست ولای خلق فرابردن / ویلك ساختن آبرو بردن
دست از کرم دست بسته بردی / استدلال ژه فهم نفس باید کرد
وتو بسته هات از تفکر کلین هنی / مایه دنیا هست ونا دانی
حرکت که مکین حق بار وخاطر / العبد یدبر والله یقدر

بشنو

بشنو فرمایش مولای متقین / وات انا مسکین جالس المساکین
مکیش په هر نان ژه دونان قصه / عز من قنع ذل من طمع
په نماز سر وزمین مکذاری / او بویل وزمین تو سر داری
ان قبلت وما سواها / ان ردت ردت وما سواها
نبی وات صلات عمود دینی / خیمه په ستون فرش زمینی
نه وقت اذان مکیش خروش / الف اذانت چون تیر ها نکوش
ظاهر پیت هشت حروف مشمار / لیکن وباطن هیت پنج مار
ما جعل الله رجل وقرآن / من قلبین في جوفه وات نزدان
په تصحیح عام مکیش صفیر / انکر الاصوات لصوت الحمیر
ویک مرد هر دل حق نکرد خلقت / یک دل جاش نین جز یک محبت
ظاهر ایاك نعبد نستعین / وباطن مچین وقاطر خرین
له محض حق فاعل منفعل / حامل نماز وبطوره خجل
کنت في قلوب المنکسر یاد کر / الصلواة معراج مؤمنین با هر
درجن ورقم مبارك شیم / له موجه الخلق خلاق عالم
نحن اقرب الیك من حبل الورید / از زیک کرد نحن بن بعید
افرایت من اتخذه / الله هواه یا حذه

مفعول من یراد و فعال ما یرید   خود و وعده حق مکن و وعید
مخاطب نفس مع الغیر چه سود   وَوَیلٌ لِمَن کفره مردود
بی هر روزه عمر مگذر ژه عقبات   خواب و بیداریت دالن و اثبات
وی خود آرائی وی تن پروری   آرزو بی مال مردم مکری
سعی کرو اخلاص بری مدعا   لَیسَ لِلإنسانِ إلّا ما سَعی
دنیا به وفا بوچ هر ن برور   زندان مؤمن بهشت کافر
لا تکلیف الله نفساً وکتاب   هات ژه الروسعها خطاب
وتدریج طی کرراکی شریعت   مزاج قشرن ارای حقیقت
بکر قدر وسع وطاعت اقدام   شنوا الکلام بحر الکلام
کرهاین وطریق وتدریج تن ده   وجود ناقص ژه عدم صرف به
چو حق و ایجاد ماسوا بر دا خت   ژه نور احمد لوح قلم ساخت
عرش جینی کرسی نور مرتضی   آسمان وزمین هم ژه مجتبی
ژه نور حسین بهشت کرد بنا   جلوه کر بی نور بتول عذرا
نور بتول کرد مشاطه مهر هفت   اطلس افلاک گردش وزر بفت
چونکه روشن کرد کل ماسوا   ملقب به وزهره زهرا
ضمیر و تانیث اصفن مرسری   وکانها کوکب دُرّی

وکانها

لا شرقیة

لا شرقیة ولا غربیة   مختص وجود پاک نبیه
وجود نبی باعث خلق بی   الدال علی الخیر کفاعلیه
اکر هشیاری معنی کر و عین   حسین منی انا من حسین
حسین منی فهم کر هر ته   اظهر من الشمس نظرش بیته
کار وجای رسی معاویه کافر   نه بیشکیاه حسن سب مکر حیدر
پس حقیقت نام نبی تمام بی   نه حکم باقی من نه نام نبی
ما وشهادت سید مظلوم   سرانا من حسین بی معلوم
وفدیناه بذبح عظیم   مراد حسین به ژ رب کریم
ذبح اسماعیل ار نوی قبول   باید ژه نسلش پیدا بو رسول
مختص تو ذبح عظیم تا و عین   حسین منی انا من حسین
اعضات کشت عجین تربت نبی   مخاطب حسین منی ژه نبی
نهار ولیل من مکم پنج بار   من مسّ جلدی تمسه النار
قربانی حسین حرف مجهولن   سر داد ن حسین احیای رسولن
حرف الولد اسر ابیه بی   ماخوذن ژه قول شریف منی
سر ابینا کان بابی انتم   باعث ایجاد وا مرطبتم
حسین وشبر خود مصفر ا   عالم شهود معناش ظاهرا

لمون اباعبداللە موسو گا — انا فرحسین معاش معلومن
پوست ومغز دهن ارای قاعدە — مثل ثقیفە بنی ساعدە
جربزە سامع تماشا لکم — متن رسالە محتشا حکم
حاشیە کیری ولیش مدی جز — ورسم اعداد فتنە عمر
درخت بامیوە صحب حرمتە — شجرە عمر میوش فتنە
نبی وفاطمە زە پوتش کیشا — حون علی وحسن ومغزش شیا
وهش بادە کردەت وکربلا — تاحشر وباکرد ای درد وبلا
علم ومصلحت ە ولای خدا — خونت خدا بی لیکت لونی رضا
لرخدا خواهی ماشاء اللە کان — وما لم یشاء لم یکن بزان
یفعل ما یشاء بقدرت اللە — یحکم ما یرید لعزت اللە
درک فیما بین خدست رضا — لە جبر وتفویض ولیش لکی رە
لرمدعی بون ارای مدعا — علم علت تو تابع فعل ما
لە وجدنی اربینە آگاه — حدیث مثل کرتو وثار اللە
خدا حال بزی تا حال کردان بو — مشیت تونی بدا ە و تو
لرمنی ومجوس گبر ونصارا — یهود کافر پرس ترسا
کس باعث وقتل ایمامان نوی — کل مفسد کهنە نسلنا خیل بو
سک ستنا بوطور رضا رین — الا قاب کا الاگا قا دیگا
ظاهر

ظاهر مسلمان باطنا ملعون — قاتلهم اللە انی یؤفکون
غلط کاری بونە جای رتیلا — سالی صدهزار کارتە کیشما
مدام وبوسان خر ملکی زبان — باز کلە خرن حفظن بچو بان
نبی وارشاد امت ودلخواە — واتش تخلقوا ما خلق اللە
وقتی توجهش وناسوت وهات — کلمینی یا حمیرا موات
کە وات حمیرا اهل یاسین — الخبیثات للخبیثین
لە روژ محشر ناچی یا اللە — کل شیء یرجع الی اصلها
الجنس مع الجنس تمثیلا درک کر — مجالست وناجنس ترک کر
شرالنقی من مواضع التهم — کلم الناس قدر علی عقولهم
چە حو لصی حرفیوات ملاکی رومی — فرارشادی کرداو زە معدومی
لە جهل برکش ومطلب ردە — تخصیص مدرو تعمیمش مدە
هر مطلب ذکر کردیە ح الکی — استثنا کردش وات شنوزە نی
نقل قول مکە زە قول احمد — بسیار شیرین وات تو مزانش بد
وحسن الوجە نیل قلمن — رسوی وی قلم آمل علمن
وطلاق ومطلق فرمودە فاضل — منصرف میوە فرد کامل
استرضای حق هر فوز فکرش — الخیر فیما وقع ذکرش
لە دنیا اثم لە محشر زیان — زە علاگما تدین وتدان

علیین سجین مخلوطن و هم — الفکاکشان تاجوت و هم
موقوفن و نحو فتح عزائم — ظهور میوه نوز حضرت قائم
کیمیا ذاتش وکشت مالکن — تمیز دهنده ناجی وهالکن
محمد آمان جبنی المثنا — استخراجش کرد بی چون چرا
و قاعده اعداد اسما مطلق — علیین وصی داماد ن بر حق
طنه یک تا نه چهل پنج هیو — هه پنج یک تا پنج و پانزده مجو
آدم حوالیث ن بی حاصل — جمعش شصت سین انسان کامل
محمد وسین مخاطب جبرئیت — سین بینه عدد جبوات
ابوهذه الائمه مزانی — والدین حقیقی ولی روحانی
نبوت چو جسم ولایت چون روحی — ای باب ارباب عرفانن مفتوح
حی و محمد بیغزا عدد — شهود کرکمون روحه واجد
وترسی سلم وسلم ترسی — شیخ رجب برسی و وهمه قرسی
پنجاه سال طریق خدمتم کذشت — جز کحرف بیشتر لیم یادت اندشت
ایمه وعقل وهوش بختمان کیت — دردم نعره عشق هات و بی پروا
عقل وات پریشان بر بی پروائی — عشق وات فرقن بین کوربنائی
عقل وات کماهی جشنها منظور — عشق وات محبت حسود کی کور
عقل وات مرامکان بیابستن — عشق وات غیب الغیب جنیه بستن

وات

وات غیب الغیوب مختص ذاتن — وات هر جی فکر کی ها ذا صفاتن
تو خود معجونی زه چار عناصر — ثنائی حق چهارده تن قاصر
عقل وات پریشان دورن زه امکان — عشق وات دیوانه پابند او بان
عقل وات ظاهری ولایت بیشن — باطنی غیبا لم یدرک جیشن
عقل وات جای حق بیل مکر تکوا — عشق وات جز مرآت حق نما حاضه
خدای و دلیل میو و دسم — ای نوع خداوند نمه پرسم
سوره توحید وات عقل دلیل سه — وات صغرا کبرا منتجش سه
خلاف اضعاف مضاعفه ده بار — مرتبه علی شریل بو ناچار
اوسا و علی هو مرابتن — موجود اشاره ومعنا نبن
عشق نزدیک کس بین بولدیچ — جهته ها وشخص بشا کر الیه
اصل هو بین اله حون آو — احد حون وحون با یتی مدو
زه فرط کرم ذوالجلال فرد — پنجه انسانی شکل اله کرد
زهم مشکا مین پنجن وشمار — بند انگشتان عدد ده وچهار
پنجه یدالله علیا منات — یدالله فوق ایدیهم حق وات
وحدت نوعی ارای هر کسه — فرق فیما بین خدا وخلق سه
اسم فعل وحرف معنای صفاتن — الله تصویری حجاب ذاتن
ز خدا ورسول مرتبه پست هات — انا اصغر نادت سماوات

احد احمدن اکر آگاهی   عالیمن رتبه احمد الٰهی
عقل وات صمدیت مختص حق   عشق وات یه اصول حق مطلق
ظل فنا ذی ظل مستهلک نیه   ظل جود قابل قطر تجوف نیه
عشق وات چهارده تن لم تولدمیو   در بین احولن چهارده پس ٤ کو
کلید بلد مجرای سشا شدان   معصوم مولودش نه پهلوی راست دانی
لم یکن له کفواً احد   مدح حیدر کرد حق ارای احمد
شخص باطن وات بعد از فحص حی   هر یته معنای کمثل الشئ
هوش بچاره وینه کاشرف   شریل یکطرف تعلق یکطرف
عقل هوش همتای بار عشق نهات   لکم دینکم ولی الدین عشق وات
یا علی من عبد عقوبت بارم   نه کشته اعمال ویم شرمسارم
نه حق نه نبی نه ولیم دین   دسم وو دامان ولایت پاین
ایمان ولات ژه غیب آوردم   یؤمنون غیب من ویم شمردم
زنده مؤبد بیم و نشان تین   المؤمنون حیّ فی الدارین
٤ نای پاشای هی ارشیر نرکر   بی ایقان دستکل و سلمان در
وبیناهم ایمان من هدیت   مخاطب سلمان منا اهل بیت
ژه یک رشته جفر و زهر زهرا   بی علم وما کان ما یکون زانا
شرط حضرت بی زمان وقت   الانتظار اشد من موت

یا نقطه

یا نقطه مرکز دایره امکان   محو اسباط کر لوح ژه امر یزدان
نومید ژه ذات تینم و ذات آلی   بی لا تقنطوا من رحمة الله
حوّل حالنا یا احسن الحال   مولای عالمی مولای ذو الجلال
حذا حال خیری تا حال گردان بو   مشیت تو ئی بداها و تو
گرفتار و دس دزد دین وکف   پناهاو تو یا شحنه نجف
ژه باغ امید نومیدم مکه   گرفتار و نفس نامردم مکه
هادی دینی و وجه احسن   دست شکسته و بار کردن
ژه حول محشر پل صراطم   یا شاه نجف مال بدر نجاتم
محشر کرا له وقت ظهور   الامان له وقت ینفخ فی الصور
ژه فعل روسیاه شرمنده و خفیف   ارحم یا لطیف عبدک ضعیف
وتب علینا من ذنب عظیم   انک انت تواب الرحیم
هل یرحم ذلیل انک خلیل   یا خلیل ارحم عبدک ذلیل
وفترنا وات ژه لطف عمیم   بمغفرة واجر کریم
بعد از کل شئ حق وات و یاسین   احصیناه فی امام مبین
ولسوف یعطیک ربک خطاب   ارای ذانت ٤ت و حسن المآب
دل ژه محبت موالیم ریشن   القلب یهدی الی القلب حیشن

ذکر کرمت چون مکم تجدید خوفم مکر بزو ژه بیم امید
میرسی ژعصیان غفار بیته ومن الخائن الخائف بته
پس معنای آیه چیش وقیاس کاظمین الغیظ عافین انا الناس
عدد دنیا دال ویسر عقبات انّ مع العسر بعد یسّر حق وات
ار فرز بد کارم تو بدی پیش فرق فیمابین ایمه تو چیش
م حدیث نه بین خلایق نشره ما چان فرموده شفاعای حشره
ویکجا نحن ارادة الله یکجا نحن محال مشیت الله
پس وجه تقدیر ارادهٔ محل قربنا ولای خدای عز وجل
جبرئیل که قربش وی مپور حد مشاهده القرب یمنع البعد
من علمنی حرفا وات نبی قد سیرنی عبدا وعلی
علی ژه ازل استا د جبرئیل قد سیرنی هم عبدا ودلیل
رسولی ژه غیب بنده بنده ولیش لو طور نزانو خبر بدی پیش
چون مکه دعوی انسان آگاه منصب انا مشیت الله
اجتماعی ضربن و مطلب بائن ومعنا ما چان کوته ریش پهان
من ژه لطف حق مکر دوم پیدا تا کرظاهر بی هرکس ومعنا
جبرئیل ظاهر ارای تو ومن دریا الظاهر عنوان الباطن
حقیقت جبرئیل کین و تحدید وحی فیمابین ارا ده مزید
منظور

منظور ژه شعر مطلب کوتیه وخوشنودی خلق ودلجوئیه
بیزارم نه شعر بی طمع صله ما علمناه شعر ما ینبغی له
ارای لقمه نان خدا ضایع کر باعث تفضیع خدا و پیغمبر
نه چون شعرای اغراق پرداز بی دلجوئی خلق زمانه سازی
مکری انشاء بری یکبار کاه بری فلانکس خداوند کارا
نسبت مدری مخلوق وخدا لمشبه مشبه ا قوا
خاصه شاعری ملائی داشتو تخم اغراقش نعالم کاشتو
ژه علم وکلام ژه معنا وبیان دلیل باورو هر دم ژه قرآن
هشته کلام مطول حرفن منتق اصولش وی نحوه صرفن
وایرادکردن وصیغه سازی ترخینه ژه اصل شرح دیده بی
شاه محمود آنکه ار رفعت بکنج مطبخش اوفتاده چون مکی بدسته کاشخ آسمان
ارهی مال خراو ویل وش دراج ونظام ناسب کوکب الابراج
زید ارای مزاح خیلی شرینن وات مات عمرم من اصولینن
بعد از غسل کهن نیاشان وچال بکیرین هتن هر دک پی سؤال
پرسان من ربک لوش ربک کیست وات اول بوشن ای فرضم مدت
من استفهامه یا من وموصول فرقشان رزقا وقاعده اصول
یکر و نیشته بیم نه رهگذری دیم یا وابریم ملای شعری

یکپاش اعرج بی یاقیم وکمون   نبی واتن کل ناقص ملعون
تغوق لیم کرت بنشت اوبان دبت   وات ای مرد مکر چون فرطای جهت
تابع شیخم علم کشیر ن   بعرة الدلیل علی البعیر ا
برسام سمت وات عثمان مسما   اذا السماء تنزل من سماء
آخوند وعدو غاصب ثالث   وبی ناحوشی ذات صدر باعث
بینی بین اگر علم حیش بار   مثل الحمار یحمل الاسفار
بحثمان کیشان خیر ونه شر   فر بالای علی او بالای عمر
فر فضل علیم وات او فضل عمر   کردیم لقه هم وفقد کفر
وات هر کس عمر ز علی بهتر   ودات بیچون بالقطع کافر ا
وی حوذ آرائی امر محالن   ثلیت الارض ثم نقش دالن
اثبات نفی شی منتقض ممنوع   مثال امقاع خیلی بن موضوع
عمر وتعریف عثمانن محتاج   زخم سر سک سک مکی علاج
او وموزبره مه وسقلی   اروادین قدنه کیک او علی
هرچه ماوردم دلیل ژه قرآن   موات یلان درکر وتخیر ایمان
واتم کام دلیل ژه کدام آیه   ژه عقل ژه نقل کام پایه
انظر اسمع اعلم بوری   طالب مجهول مطلقی تا کی
یکصد بیست چهار هزار پیغمبر   ارای ولایت کشت مدنا خور

خبر تواتر

خبر تواتر مزانش بازی   بیهوده سخن وای درازی
وین ارای منکر بی انصاف مده   شر الناس مر باغی وین غیره
یه طولانی داشت بلی دنک فن   نه طبل چادر رضا کرد قوشن
استدلال مکی دلایل بسته   معنای النفوس کالفلوس بسته
استدلال مکی بایه معنوی   نه رک کردن بی جهت قوی
کی وهر دعوا موات مکرر   لولا علیاً لهلك عمر
بکذر ژه کفته اغوای شیطانی   توله عصیت ابوسفیانی
کردم هر دک بین نایب پیغمبر   ای واتن ایام او واتن کافر
هرچی وباره ای واتن فاضل   هرچی وباره او واتن باطل
هرچی وباره ای واتن لاهوتی   هرچی باره او واتن ناسوتی
علی نه ما بین بوبکر وعمر   خیری بی واقع نه بین دو شر
ارای سخریه استهزاو خفیف   واتن بالطیف او هر دو کثیف
انت بینا کنون لنا   وات انی انا لم کن انتم لا
یقوا فراه لیس فی قلوب   یستهزؤن ما فوق ذنوب
دولت کفر ومنات مده   تکذیب اصلا شافیه سکه
محمول غرض رد ودادن   کان النجات فی الصدق ارشادن

وات هر کس عمر ز علی بهتر دان
وات ... بالقطع کافر دان

کر به نا پاکه اکر نداری — در وی کشادی مای نه بخاری
تصدیق لو تروثر الستٔ نکین — متی هذا الوعد لکنتم صادقین
کیج بخت راه غیری وبزم صفا — چه لزوم واکل ومن القفا
واقفه نه سرّار هر چه کمونی — سلونی رت ان تفقدونی
جاء الحق ذهق باطل ومعنا — ان باطل کان ذهوقا
هر تا وغزا دین پیغمبر — سنّی مغلو باژه وصف عمر
وصف حیدر کرد بچون وچرا — الفضل ما شهد به الاعدا
ومذهب جعفر او هوز کافر — یکی صوفیه یکی منکر
تکبر مختص کبریائین — حیاً قیوماً یه خدائین
قادر ورزاق محیی داور — نعاصر مرزوق مردی مور
لیکن صوفیه وه معنی ابوین — تسویه کردیده ولیشم پوشش
لعد بیسافت تلان خیال — دیده شنفتن ها وردی زوال
قبای خدائی وبالاش رات — نه خود خدا این بل خدا نمات
مسمّی وجای علی ها وکو — اولا لهشت اربو البشر بو
هم شانی کردن وخدا ورسول — کافر ۲ ولای ارباب عقول
لیکون معانی صوفیه پشم پوش — کلاب سباع دواب ووحوش

تارکه

تارکه الصلواة مال هردم خور — ومعنی صوفی ونئه سک وخر
دریای بی پایان مکرو قطره — بکذرثه اطوار قوم پس فطره
نبات جماد حیوان موالید — سری ژ معاش مکر و تولید
ار هی منکران مذهب جعفر — متصوفین چرسی شراب خور
ده تبه پست ها ت نبات ژ حیوان — انسان شرفی قدر ویت بزان
وه جنبین نوع انسانی — نیمی فرشته نیمی حیوانی
له جنبه پستش ده مرتبه پست — بناش لشبوه بدم شرح لست
چه انگور تاک پرورش بدی — عذرش من الماء کل شیء حی
چه ماء العنب ار بدی باغش — تا که ده ساعت تر بو دماغش
طبعش له تاک حیثیش مکا رو — تا آو علیان ارا ده ست بارو
ماء الوجب مغلوب حیوانی کی — حیوانی و دست نباتی بدی
چون الغریق محوالی ره بشر — تیتش بکل حیثیش
نخل معصیت نه قلبش غرش — ئه معنای شرابه معنای چرکن
منافع الناس نقش خمیر ن — ژه خاطر کردن اثم کبیر ن
بی پرورش بدی و بدن — لیک قبحش سد کرد طریق حسن
الحسنات یذهب سیئات — والسیئات یذهب حسنات

صعود کرد بخار و حال حشیش   مخلوق ولیش کرد و حلاق ولیش
تن فربه کے مکا ہی ژه روح   کے ترجیح مدی وراجح مرجوح
ژتن پروری مطلب بو حاصل   شکم باید ہم بهتر بو ژه دل
کے ژه تنزل جستن تفوق   مکر نشناسی پشت روی فاتق
د محشر مکذر کنات کبیر بو   جنگی مکر ی آشتیت و دیر بو
نشاء پیدا کر زوال نداشتو   نه پے هر روز عمر نکم اثم کاشتو
مزا نے جیش نشاء بے زوال   حُب علی آل بعد از لایزال
بشنو ای عمل مکر و پست   ژه داماں حق مورو دست
که پیش چشم شراب خوار میو   که پیش شمشیر اوه خوار میو
زید وات یا علی مرادی دارم   برآید یارب وات مولای عالم
مثلش ژه حضرت پرسام له قرآن   کل فی فلك وات علا یزدان
حلق و ودیعه حق ہا نجت شاه   شاه امین حق حق امین شاه
سشیطان ذئب وش دهر په امانت   خلایق رهین سلطان شوانن
ارشوان نیوای ارد و تمام   غیر نام بین با تے ژه اغنام
حکمای فلسفه اشراقی یونان   وی استدلاله ودم ماچان کیان
جنبانده او مردهء حقن   مز و توکس بین حق مطلقن

پداو

په او مرده او دمه سر ده   یسته کره ماچان ظالمکس بروه
غم مخور فردا شفیع تو منم   مالك روحم نه مملوک تنم
مقرو زبان منکر دلهٔ و دل   المرءُ علی لسانه فی جهل
عجب کردن ولای خدای غفور   لا یحب کلّ مختالٍ فخور
ہانا ی برا کل اهل ہمدان   قزوین ور وکرد قم و صفهان
اهلش په دنیا ژه حق مهجورن   رو و ملکی کن اهلش ماجورن
مدینه بقیع مکه مشرف   سُرّ من رای کربلا نجف
مشهد مقدس کاظمین قم   امکن ادعونی استجب لکم
اهلش خنطلس عرش تخلد برین   عکس اشرف المکان بالمکین
فرق فیما بین ناطق سکوت   سل اوران کالفضیع الحوت
ژه علین الطاف حق تنیا فرد   ژه سکرت فضل ذکر یاهو کرد
ساکت بیم نه قول شیخ مولوی   و فارسی یک بیت واتش معنوی

هر کرا اسرار حق آموختند
مهر کرد ند ہانش دوختند

بشن په تنبیه هر صاحب شعور   اِلی اللّٰهِ تصیرُ الامورُ

ابیات ایل بیگی جاف

خطاب بگوران در سنه ۱۳۰۲ شمسی بوت نگارنده
رسیده ادیب فراهانی نیز در دیوان خود آورده پیش
ازما درشاه سروده شده

کی دقول کی دکی من دقول گوراندکم اطاعت
دوراندکم پرمنع بی چوراندکم تماشا وپیراندکم
هورابیه هورادوی تقلیدنه ودنیادکم سرم پر
نه سودادکم ردو طورسینیادکم هورابیه هورادوی
ایران پری آیردوی حکم سلطان قادردوی ظلم وستم
ظاهردوی دوربه دورنادردوی هورابیه هورادوی
خوبان بی وطن دوی مرغان دورنه چمن دوی خاصان
وبیکفن دوی مردم به نام وننگ دوی هورابیه هورادوی
دوران هرره جردوی تیمور نخادبیدار دوی سردیران
بلیردوی آشوب وشورشردوی جهان پری غوغا دروی

منکر خیلی رسوا دوی اداکاران پیدا دوی خلقنه شر
برپادوی شستی پیرخران دوی هورابیه هورادوی
چابک سوار دنگ دکی صید شیر و پلنگ دکی هرساعتی
صد رنگ دکی دنیا وخلق تنگ دکی هورابیه هورا
دوی مردی مردان گزاف دکن هر راستی خلاف دکن
سرپاز شان ولاف دکن خرجان وتیرغلاف دکن هورا
بیه هورادوی شورش ایرانی دوی سرجوش گرانی دوی
خیلی مردان فانی دوی رفع دوس گیانی دوی خیلی
دلم وتنگ دوی شرسربانه دشنگ دوی صدای توپ و
تفنگ دوی ایران دکه فرنگ دوی هورابیه هورادوی
عهدیان گشت وکش دوی ذریان گشته دمش دوی
کاریان نادرست دوی نصف ایران اوس دوی
هورابیه هورادوی نکبت وهم کام ژن دوی مایل به زنگا
بزنگ دوی گران جنود قشنگ دکی شریک

شرب و بنگ ده دوی   هر وا ابیه هر وا دوی   گاه گاه
قحط قهار ده دوی   دنیا نقش و نگار ده دوی   آدسا
سری آشکار ده دوی   بخشش رستم آخها ره ده دوی
زوق زنت بسیار ده دوی   خلق زنان هشیار ده دوی
دلدل دشو دیز کار ده دوی   هر وا ابیه هر وا دوی
ناهمواری هموار ده دوی   بانگ چابک سوار ده دوی   هر ساعتی
صد بار ده دوی   گردش آن بی راه ده دوی   کم خلق ده حکم
شاه ده دوی   پیران فرو ما ده دوی   چرخ و چراغ
وبا ده دوی   هر وا ابیه هر وا دوی   آهن پا به رهوار
دوی   آتش شکم آهن وبا   هر ساعتی صد فرسخ را
کار باطل خیلی ده دوی   دو کس ظالم و بیلی ده دوی   تاقی
لیلی آشکار ده دوی   هر وا ابیه هر وا دوی   چابک سوار
بی صدا   دو دبر گوش و بر ملا   کار مردان نامردی بو
بازار گرمی سردی بو   دوران دوره رنگ زردی بو

کم دوای دل دردی بو   هر وا ابیه هر وا دوی
مهرویان ده دلی   باده خوران خلوتی
کوته لباس و سرپتی   جامه سفید و خط خطی
هر وا ابیه هر وا دوی

من کلام علیین مکان ملک حسین خان کلیائی المتخلص بمحرم
در تنبیه نفس گوید

بسم الله الرحمن الرحیم

مدرس وتش فرزند خلف   عزیز دانات کردن مکلف
نوادی تکلیف بمنت ملول   بی رهنمائیت کیانا رسول
کیانا نبی وکتاب وامام   بری امر ونهی حلال وحرام
مبین کردن تمامی احکام   حجت تمام بی وتو والسلام
ژ فرمان حق سرکشی مکه   خاکی نژادی آتشی مکه
علقه ومضغهٔ خود بینی مکه   تجمع مردم بد بینی مکه
آفریده بیت ژ قطرهٔ منی   سزاوار نین ژ منی منی
منی ژ افعال دلع بدکارن   رجیم درگاه سرور دکارن
ار بهوشی گوش وشیطان مکه   بامید عفو حق عصیان مکه
اثم

ژ مکر ابلیس هیچ ایمن مبه   دشمن ایمن ژ دشمن مبه
ژ مکر ابلیس ایمنی سهلن   ژ خوف خدا ایمنی جهلن
ایمنی ژ عیش طاعت عصیانن   ژ عصیان یاست کفر عیانن
خوف وامیدت هر دم شعار بود   ژ همنشینی بدانت عار بود
ژ بدان بگذر ونیکان بگرو   ژ خوی خاصشان بگیره گرو
هم نشین بد مکروت ذلیل   لباس تقوی ات مبرون بنیل
بر بیت باور وم ژ قرآن دلیل   ژ لم اتخذ فلانا خلیل
بجهد مکرون رای رست ژ تو بسد   نعوذ بالله ژ قرین بد
ز طاعت سستان بعصیان جری   ایمان شکنان ژ ایمان بری
خیره نگاهان چشم باطن کور   تعمی القلوب التی فی الصدور
قوی بازوان پای تقوی لنگ   هم نشینشان عیب ونقص وننگ
دامان نیکان بگیره بدست   تا که ژ ابلیس ناوری شکست
عباد مخلص ژ معصیت دور   جاهد وصابر قانع وشکور
وردشان تسبیح وحفشان توحید   رمحشان تهلیل وتیغشان تمجید
نعره‌شان تکبیر وکنامیشان نام   کارشان طاعت ونا کامیشان کام
درمان نافع سراپا دردان   ژ ماسوا الله بیگانه وفردان

ملاحان بحر محیط عرفان   مستغنی و بی باک ژ کشتی طوفان
در نصیب بنو صحبت اینان   بگیره طریق عزلت گزینان
بگذر ژ دنیا و ژ دار و مدار   کل فراموش کر غیر ژ عشق یار
سینهٔ مه شتو ژ عشق التهاب   پر گناه و خالین چون کاسهٔ رباب
دلیکه ژ عشق هیچش سوز نین   محرم اسرار دل افروز نین
دیده‌ئی که دیدار دوستش میل بنو   ژهون جگر دایم کیل بنو
نه بازار عشق هون کالاش بنو   نصفهٔ جبین کاشکه جاش بنو
ژ عشق دلبر دل پر ژهون کر   ژ راکه دیدش تمام بیرون کر
بعرض دلدار مرسو بدو   عصرین عاشق کرم سبکر و
ژ لوم لائم هیچ پروات بنو   غیر ژ دین دوست تمنات بنو
دیده و هوش و گوش اعضا و حروف   نگاهن تمام بیاد معشوق
ز گفتهٔ رهستان شنفتم نوید   کشتهٔ عشق او شهید الشهید
تو که دست رس کربلات نبی   گذر بصحرای کربلات نبی
تا که عشیقان بوینی و چم   بی سر و سردار بصحرای ستم
سران و نیزهٔ اعدا بی بدن   بدن بصحرای محن بی کفن
ژهون ولیشان رنگین پا و دست   خراب و مدهوش ژ بادهٔ الست
عجب عشیقان پروردهٔ خاصان   نام شان نمو بری با آسان

چابک

چابک سواران شجاع و نورس   و جنگ خوشحالان غیور و کم کس
دشمن افگنان و بازو یلی   شیران بیشهٔ مرتضی علی
نیکو قامتان گلرو و توشک   تر جبین لب ژ تشنگی خشک
هاشمی اصلان ژ نسل حیدر   بمیدان سبقت بیکدگر کر
نازک میانان قوی دل جنگ   نهنگ صولتان جلد تیز آهنگ
بی نوا میران نی نوا مدفن   یوسف صورتان خونین پیرهن
نه معرکهٔ عشق ژسان گذشتن   ژ گیان شیرین آسان گذشتن
چونکه وصل دوست منظورشان بی   قتل و نهب و اسر چون لوشان بی
عشیقان فدای خاک پایان بوم   فدای پادشاه کم سپاتان بوم
ابا عبد الله فدای نامت بام   فدای اسیران کوفه و شامت بام
قتیلان خوشا بحالتان بود   هَنِیئاً لَکُم جِنَانَ الخُلُود
جام شهادت گواراتان بود   نحنُ عطاش وانتم ورُود
ابا عبد الله بفدای نامت   یکدمی دنیا نبی بکامت
اول مصیبت جدت پیغمبر   بهترین خلق سید سرور
دوهمین عزای حضرت بتول   معصومهٔ کبری ممدوح رسول
صالحهٔ عظمی محنت رو داده   ماتم زدهٔ مرگ باب آزاده

سیمین عزای نامور پدر شیر کردکار نفس پیغمبر
چاربین عزای والا برادر درّ دریای حلم حضرت داور
حسن نونهال باغ مُرتضی مسُموم صابر و قضا رضا
پنجم مصیبت دشت پرخطر زبانم لال بود خاکم بهر سر
شهید صحرای کربلا حسین قتیل حربهٔ اشقیا حسین
وارث علوم انبیا حسین قتیل حربهٔ اشقیا حسین
نه میدان جنگ چون حیدر حسین صابر چون ایوب پیغمبر حسین
ذبیح ظمآن بی یاور حسین بی یار و فرزند برادر حسین
جسم مطهّر بروی دشت حسین بهای خون تو هشت بهشت حسین
ماتم زدهٔ مرگ یاوران حسین پامال ستور کافران حسین
اهل بیت اسیرهان حسین سرت بنیزهٔ ناکسان حسین
ای اصل ثابت باغ عبادت ای ذبح عظیم دشت شهادت
ای شمس الضّحای ز تشنگی زرد ای گلگون قبای معرکه نبرد
ای ثابت قدم مرد ممتحن شاه کم سپاه صحرای محن
کس چون تو صابر و بلا بنی مبتلا بدشت کربلا نبی
جدّ تو خلیل رهبر انام یک قربانی کرد اولیش ناتمام

هفتاد

هفتاد و دو تن قربانی کردی حقا برای دوست مردانه مردی
پروردهٔ آغوش خیر البشر رو شجاع و شهید نسل حیدر رو
بازوی پهلوی ژکار گفتت بام گرد آلود صورت ماه دو هفته بام
زینت دامان زهرای بتول رو بی مرگ یاران زار و ملول رو
لؤلؤ مرجان بحر قرآن رو وارث علوم پیغمبران رو
واویلا ز دست چرخ اخضر رو زاری و ضعیف آل حیدر رو
یکه شهسوار گلگون قبا رو نخلان گلشن آل عبا رو
تنان نازک و بی کفن رو عزیزان خار دشت محن رو
عروسی قاسم بی و عزا رو آه ز مصیبت محنت افزا رو
قامت شمشاد علی اکبر رو گلوی تیر خوردهٔ علی اصغر رو
عباس علی صاحب علم رو زینب جرعه نوش محنت غم رو
زاری سکینه و نالهٔ کلثوم رو آه و واویلا ز روز شوم رو
تازه نهالان باغ حیدر رو ز تیشهٔ اعدا بی شاخ و بر رو
اسیری عترت شاه عرب رو و بی مقنعه و چادر زینب رو
فرزند عزیز ساقی کوثر رو لب تشنه و شهید تیر و خنجر رو
بدن مشبّک تیر جفا رو حسین قربان کعبهٔ وفا رو

بخاک وبخون تن آغشته رو   تا نه یحیی آه ژبی کشته رو
ژبی مقتبته تا روی مردن رو   تا دم تسلیم کیا ن سپردن رو
بکریم چون ابر بنالم چون نی   مختصر واچم وی وحالم وی
کافران کردن پری ملک ری   نخلان گلشن آل عبا پی
ستم بی پایان ژ اندازه کردن   فرزند زهرا وبرده بردن
نظر کر وکین چرخ چنبری   قوت کفار وضعف حیدری
ساقی باوره جامی پستی   سودم ژ مستیّن ورنبان ژ هستی
جامی که مغزم باور وبجوش   دنیا و ما فیها بکم فراموش
نه ژو باده بزم حریفان ردّ   منهی الله ومزیل خرد
مستان مجاز دیوانی مست بنین   هو پرستان خدا پرست بنین
ژو باده بیغش خمخانه دیرین   مشرب ومرد افکن تلخ البشرین
بدر تا یکجا پاک ژ گناه بوم   مستی باور و فنا فی الله بوم
فدات بام ساقی پیمانه پر کر   بعشق مستان مستانه پر کر
مسلمانی کر من تشنه کام   کافر کفرم مُرید جام
بدر بنوشم بیا دستان   پنجهٔ ابلیس پیچ پیمان درستان
ساقی پر بکر جام یکمین .   شاید بکذرم ژ خاو مستی

تاکه

تاکه بنوشم بیا د کسی   زند کی مرکین بی او نفسی
یکنفس باور رو بر و بوم   کافرم اگر جویای مینو بوم
چه حاجت بخلد حور و قصور ان   بهشت پرست نیم دوستم منظوران
زاهد تو وحور بهشت برین   من وخاک کوی دلربای دیرین
من با آب عشق خاکم سرشتن   یکجفاش ژ لام چون نه هشت بهشتن
هر تیری ژ شصت صاف دلبران   زخمش ژ میوهٔ طوبی خوشتران
بی زخم خدنک مژهٔ دل آرام   ننکن پا نیان بصحرای قیام
فدات بام ساقی تر زبانم کر   فن ورده دارم همرای کیانم کر
ژ جام توحید یکجا مستم کی   ذرّه نابودم بلکه هستم کی
ژ عین مستی تو وحدت یارم کی   مبادا ملغزم نکهدارم کی

توحید در صفات حضرت خداوندی کوید جلّ جلاله

بنام خدای رحمٰن ورحیم   بخشندهٔ حیات توانای قدیم
الله اعزّ اعظم واکبر   منزّه ان یوصف ومن ان یذکر
ثناکوی ذاتش کوته مقالن   بی برون بکنه ذاتش محالن
بی کلماتش بمداد بو دیم   ثقلین کاتب اشجار بو قلم

لقدنش تجزیر یه احتمال لن   قل لو کان البحر شاهد حالن
بحثیه هپ ژبین جمع علماء   علمش قبل وبعد حدوث اشیاء
هرکس ژی بارهٔ سخن برانو   علم عین ذاتن ژکو مزانو
ومعلوماتش کس پی نبردن   ژعلم علمش خرد سرور دن
پی علمش بین نذقر الشاء   لا یحیطون الا بما شاء
هرکس دم بدی ژذات بیچون   وان یقولوا ما لا تعلمون
ذاتش قدیمن قائم بذاتن   ژکنه ذاتش عقل لنگ وماتن
مجیر ومغیث فاتح الابواب   فریادرس فرد هادم الاحزاب
بینای لایری دانای لا یعلم   موجود لاریب کارساز عالم
وحده لا شریک حی لا یموت   مالک الرقاب صاحب جبروت
واحد واحد فرد صمدن   تنهای لم یلد ولم یولدن
دانای درست کار حاکم عادل   علیم وحلیم حکیم کامل
سمیع وبصیر نصیر وخبیر   قوی وعلی وعظیم وکبیر
رحمن ورحیم غفور وودود   مفضل ومنعم منیر ومعبود
رفیق وشفیق وثیق وکریم   عزیز وقدیر وقدیم ومقیم

جلیل

جلیل وجمیل ووکیل وکفیل   مقیل ومنیل ونبیل ودلیل
دوای کل داء دافع النقم   شاهد وشامل شافی السقم
لطف بی جسم بی کسوه لباس   بی اکل وبی شرب بی نوم ونفاس
داور دادرس شای فرمان رواج   کریم بی بخل غنی لا یحتاج
خدای خطاپوش بی مانند وند   مولای کنه بخش بی معاند وضد
مبرا ژنقص ستار عیبن   مخبر صادق عالم غیبن
عالمن علمش بی تعلمن   مرید ومدرک متکلمن
علمش عین ذاتش ناپیدا   قیوم وقادر قدرت هویدا
دور باشش کلام لن ترانین   وجه او باقی باقی فانین
رب الاربابن کسس تربین   جوهر وعرض ومرکب نین
خالق کونن نه مکان نین   تحت افکار انس وجان نین
موصوف وقیام وقعود نین   یا و حرکت یا جمود نین
سزا وحدوث وبالیدن نین   پریرای فنا وکاهیدن نین
قادرن عجزش نه هیچ بابین   محتاج بآلت واسبابین
بخشم وبگوش دست ورو نین   هرچه بخواطر بگذرو نین

قصر جلالش برزو ناپیدیت
کمند خرد ژ لاش نارسات
کرسی نشینان عرش نبوت
قاعدان روی فرش فتوت
هیچکام نزانان او چه و چونن
ژ حد عقول تمام بیرونن
ژ ما عرفناک حدیثم وانا
زانام که ذاتش کسی نزانا
بعضی ژ حدود تجاوز کردن
پی و بیابان ضلالت بردن
دلیل بی یاد بیجا آوردن
بعقل ناقص و بطور فهم کردن
حلول واجب بکل موجود
قدیم عالم وحدت وجود
ژ لای عقلا که مبو مسموع
یکی بود وجود صانع و مصنوع
یارب تو رازق روزی خوارانی
منشاء السحاب پری بارانی
رازق جنین و طفل صغیری
رحیم راحم شیخ کبیری
رب الأرضین هفت سموات
ممیت الأحیا و محی الأموات
مسطر اعمای جسم کسیفی
الفت دهنده روح لطیفی
حیات بخشندهٔ عظم رمیمی
شاهی عطا کر طفل یتیمی
قادر و قهار هم برده باری
ژ درخت سبز اگر برا ری
خالق و بارء هم مصوری
عزیز و جبار متکبری
صانعی جابر عظم کسیری
کریمی غافر ذنب کبیری

واحدی

واحدی مونس کل وحیدی
ملاذی ملجاء کل طریدی
ای رموز آموز عقل نکته دان
تاب و توان بخش جسم ناتوان
روزی دهندهٔ شریف و وضیع
الفت بخش بین مرضعه و رضیع
ای شیرین آموز طفل شیر خور
نوربخش قمر ژ پرتو خور
ای برارندهٔ عیون ژ حجر
شجر ژ زمین و ثمر ژ شجر
انگبین ژ نحل صاحب شور شر
ژ بطن صدف لؤلؤ لالای تر
ژ کان نیکو یاقوت احمر
ژ ناف آهوی چین مشک اذفر
نعمت او فراحسانت اکثر
مِنْ اَنْ یُحْصیها وَمَنْ اَنْ یشکر
تو رهنمای شاکر و کفور
منزل فرقان و تورات و زبور
فرمانت فرمان خدیوان پیران
ذلیلن ژ لای قدرت عزیزان
واجبی ممکن نینت مثال
فانت الاعلی فوق کل عال
کمر شاهان پی تعظیمت خم
انت الأعز الأجل الأکرم
و ارادهٔ تو مگذرو اشیاء
وَمَا تَشَاؤُنَ اِلَّا اَنْ یَشَاءُ
مشیتت جنه تدبیر پی قضات
قدر جارین بطبق رضات
لیس لنا الامر اِلّا ما قضیت
ولا من الخیر اِلّا ما اعطیت
قضات مبر من حکمت محکمن
زهرت تریاقن زخمت مرهمن

بر بجلین ژ تحت حکمت انس جان   لا ینفذون الا بسلطان
هرکس بزانو عجز تکرهو   رضا وقضا و قدرت مبو
جویای غیر تو خیالش خامن   مطلب هر توئی غیر ژ تو کامن
بس بی تنبیه هر صاحب شعور   الا الی الله تصیر الامور

در اعتراف بگناهان گوید

یا کریم العفو عظیم البری   خیر المسئولین عالم السری
من عبد مسکین فقیر و ذلیل   غیر ژ لطف تو نینم دلیل
حر و عبد و ملک مالک ژ تون   چون تو رهنمای بی گمراه کون
سرگشته و پالنک را الم کردن کم   و اتی ادعونی استجب لکم
ژ ثقل جرمم توده خاک درهم   طاقت نون طاق و پشت بغم خم
نه جنب ذنبم کوه درم یم نم   اعداد نجوم مور و ملخ کم
ذنبم عظیمن طاعتم سقیم   یا رب تو عظیمی و کریمی و رحیم
ذنوب التی تحدث النقم   ذنوب التی تورث الندم
ذنوبی باعث سیاهی دل بو   ذنوبی مذنب ژ او خجل بو
ذنوب التی تحبس القسم   ذنوب التی تهتک العصم
ذنوبی باعث فتنهٔ صبور بو   ذنوبی باعث دعوهٔ ثبور بو

ذنوب

ذنوب التی تنزل البلاء   ذنوب التی تدیل الاعداء
ذنوبی مذنب لیش بیخبر بو   ژ نقلش زمین زیر و زبر بو
ذنوب التی تحبس الدعاء   ذنوب التی تقطع الرجاء
ذنوبی فاتح ابواب نار بو   ذنوبی مانع قطرهٔ امطار بو
ذنوب التی تورث الشقاء   ذنوب التی تکشف الغطاء
ذنوبی کاتب ژ او عاجز بو   ذنوبی شافع لیش محرز بو
ذنوب التی تمنع القضاء   ذنوب التی تظلم الهواء
ذنوبی عالم ژ او پشیو بو   ذنوبی مایه سرور دیو بو
ژ لای عصیانم کمن ژ شمار   اعداد الرمال وقطر الامطار
گرای گناه پشتم شکستن   لشکر هوا رای رست لیم بستن
چنی بی باکان بی باکیم کردن   کردم گناه فری و کردن
اوامر تمام نیام بکنار   کردن نواهی کردیم چون پرکار
تابع هوا و نفس لئیم بیم   اسیر کمند دیو رجیم بیم
عاری ژ صحبت قوم خصوص بیم   رفیق نا اهل و رزل و لصوص بیم
پنجا دام و سر هنوز جاهل بیم   سر ای معصیت فرد کامل بیم

پی آخرت تخم نیکی نکاشتم   پاس شریعت هرکز نداشتم
چون کدای کافرندنیای ودین   ذالِكَ هُوَ الخُسرانُ المُبینُ
نعمت عام ژ ناسپاسی   کردم صرف لهو ولعب معاصی
فری سرپیچی فرمانت کردم   بکل اعضا عصیانت کردم
ارخواستت بپا مکردیم اهم   الکمه واعرج عقیم وابکم
ارحلمت مانع عتابت نبو   کرهمت حجاب عقابت نبو
اکرغفاریت ومن نکی میل   فیا شقوتی یا عولی یا ویل
نامهٔ عصیانم ازتو نکی حک   فمن ذا الذی یشفع عندک
ای پورش پذیر عاص وبائس   نوید دهندهٔ خاطی ویائس
نازل کنندهٔ آیهٔ لاتیأس   یاصادق الوعد وفریادم رس
وعده وفا کرژ وعید کذر   کناهم کبیرن الله اکبر
لبابدکاریم نبتن نضمیر   باکناهان چینم ژ ویر
کل نبتن نزوی نامهٔ اعمالم   من غفلت زدم بداو حالم
کشت طاعت خشک ومعطل کردم   آب زندکی تمام هل کردم
اکر نمازیم آما لوضوح   حضورش نبی چون جسم بی روح
قیام وقعود رکوع وسجود   تمام ناقص بی یادانای معبود
ذکرد

ذکر واورادم اکر زبر بی   چون هذیان کویان دل پخبر بی
وش اقشعرارو بیقراریم نه   وصدّین ژعین دمع جاریم نه
فنا وبیخودی نزوی شوقم نه   خشوع وخضوع عشق وذوقم نه
تعفر وزاری وپریشانیم نه   عرق خجلت وپشانیم نه
نمازی منوط بسهو ونسیان   بصورت نماز بمعنی عصیان
ارای طاعتن پس عصیان کامن   ای خاکم بسر کارم تمامن
اکر صائم بیم کاهی فطا هر   وباطن لاشک مفطر بیم مفطر
نظر ژصورت بتان نه بستم   زبان ژغیبت وبهتان نه بستم
حریص و ... چون بهائم بیم   وقت غنائم دائم نائم بیم
ادای زکواتم اکر حاصل بی   وَمَنٌ آذا اویش باطل بی
استطاعتم اکر پی حج بی   پای همت اعرج واراده کج بی
پالنک وراه دور کمزاد وغمناک   قرار ممتنع منزل هولناک
باید بکیشوم هردمی صد آه   ژکمی توشه وژ درازی راه
چون من شرمنده هیچ بندهٔ نین   غیر ژتو پناه دهندهٔ نین
من بندهٔ عاصی زخیر بی نصیب   کرفتار بدست نفس ناشکیب
امارهٔ وسوء نفس ناهنجار   لهو ولعب پیشهٔ شوم ستمکار

مولعه و مسرع وخطای کثیر — مبادرت کر بکناه کبیر
اذا مسّها الشرّ جزوعا — وانّ مسّها الخیر منوعا
مایل وحو به کثیر العلل — کاهی و توبه طویل الامل
پی رو ابلیس مطیع هوس — عاصی وسست نفس چون فرس کس
یارب تو لطفت دریغ نکردی — وپیغمبران یک یک سپردی
مکن پی روی ابلیس لعین — انّه لکم عدوّ مبین
لاکن فز ضعیف او قوی بازو — کاه وکوه کی بین وهم ترازو
مر لطف تو بو بدریم پناه — جاری بو تا نز تو توا الی الله
یا غافر الذّنب توبه پذیری — نه بحر عصیان تو دست کیری
کشتیم ها موج حزد ناخدا اش — خدا ناخدا حیرانش ز لاش
عالمان ملّاح و کم سعی کاهل — فز نه کیج موج اوان نه ساحل
ار لطفت نبوپی من نه سنمون — لا صریخ لی ولا ینقذون
د هر بلیه فریاد رس توئی — دریا یم کس نه هیکس توئی
من بویم مهل نفس فز شومن — افعال زشتم بتو معلوم من
شرط بندکی بجا نا وردم — هوای ویم بعقل مسلط کردم
تا ز عقل ویم طرفی نه بستم — مکرّر توبه کردم شکستم

ازبس

ازبس پی درپی شکستم توبه — الیسه توبهٔ من بین وحوبه
زاد وره آورد جز حوبم نین — نمز چون بکم روی توبم نین
هم بلطف تو آوردم پناه — آمام بروی زرد ونامه سیاه
من پناه آور یارب تو مجیر — من توبه شکن تو ز تو پذیر
آمام بدرکاهت بندهٔ روسیاه — معترف بسوء مقر و کناه
اتیت الی مولا کریم — راحم علی عبد لئیم
انّی لم اجد سواک الکریم — انت الکریم وانا اللئیم
کریمی کریم کریم ای ودود — کی کریم کردن مستجیر مطرود
اکر زدم کی پس پناهم کین — غیر ز درکاه تو کریزکاهم نین
این المفرّ روحی فی یدیك — شکوت ذلّی وحزنی الیك
مر عبد آلق روسیاه دلریش — رجوع مکرو غیر ومولای ویش
مولائی مولائی پناه آوردم — طاعتم نین کناه آوردم
فز بنفس ویم کردنم ستم — مایه ام حسرت وخجلت وندم
امیدوارم نومیدم نکی — من مستجیرم طریدم نکی
من عبد سیئ افعالم قبیح — تو مولای محسن ستر پوش فضیح
کم من عیوب وجنایتی — کم من قبیح واساءتی

تو پوشای ز لطف فرّ شرمنده ییم   تو نعم المولائی فرّ بد بنده ییم

ار کس امید و کسی دیری   وقت تنکنا دادرسی دیری

لَسْتُ اعرفُ مَوْلا سواک   روی رحمت کی وی بهشت خاک

یا فالق البحر پی موسی ز نیل   یا رضوان نمای آکر پی خلیل

یونس خلاص کر ز بطن ماهی   یوسف و چاه بر و تخت شاهی

یار دکننده یوسف و یعقوب   و اصلاح آور ضرر ایوب

پی مبتلایان کس هر تو نی و بس   مَسَّنِیَ الضُّر و فریادم رس

هادِمَ الأحزاب پی خیر البشر   یا قالع الباب خیبر پی حیدر

یا پذیرنده توبه ز داوود   یا مرسل الریح پی عاد و ثمود

من پشیمانم توبم قبول کر   بدخواهان من خوار و مخذول کر

اکر روسیاهم نه یوم المحجب   ار ز اشقیاهم نه ام الکتاب

ارجوك فامح ربّ شقائی   ادعوك فاقبل ربّ دعائی

انت المفزع فی الملمّات   وانت المدعو فی المهمّات

اجعلنی لك عبداً شاكراً   ولا تجعلنی طریداً كافراً

وسّع علی رزقك یا ودود   كما اثنیت نفسك بالجود

روی رحمت کر وی بهشت خاک   والعفو عنی حین القاك

مجرم فراوان بوپش کردستم   فتب علیه ربّ اغفر وارحم

خدایا

خدایا بذات پاک خدائیت   و یکانکی و توانائیت

باسمك العظیم اعظم الاعظم   بجلالك الأجل الأكرم

و پاک طینتان و مرسلینت   و ملائکه مقرّبینت

و احرام بندان عزّا و لات شکن   و قربانیان کلناری کفن

و ضعیف حالان زار و مستمند   و قانع نفسان سنک و شکم بند

و لبیک حاج مسجد الحرام   و مروه و صفا و رکن و مقام

و ناله جان سوز عشاق مهجور   و شب بیداران ز آسایش دور

و هون جبین مرد نامدار   و کرد پیچان دشت کارزار

و مجاهدان قدم استوار   و دست جدای جعفر طیار

و نوک نیزه حمزه نامدار   و پاره جگر دست جگرخوار

و تمندی دلدل و برق ذوالفقار   و نعره مهیب حیدر کرار

و مبتلایان صابر کظیم   و چهار کتاب منزل عظیم

و قرب و رتبه جبرئیل امین   و حبیب تو خیر المرسلین

و صاحب منبر مقام محمود   ذی الوجه الجمیل منهی المشهود

یتیم صابر سیّد سرمد   ختم الانبیا یعنی محمد

روی رحمت کر وی بهشت خاک   والعفو عنی حین القاك

در نعت جناب پیغمبر صلی الله علیه واله

یا شاه اولوالعزم رهنما و رهبر — تورات و انجیل صحف منسوخ کر

ژ مولود تو جهان نی تو شک — طاق کسری کسر و دریای ساوه خشک

سیل جلالت جهان کرد نور — آتش کدهٔ فارس خاموش کرد یکسر

نور بی سایه بشیر و نذیر — بری عاصیان شفیع و نصیر

نورت نه اصلاب طاهر بی چون ماه — هر ز بو البشر تا و عبد الله

ژ لامی قدر تو شجاع و سخی — پور زال چاکر و حاتم مطبخی

پی رمی رحمت آما اذ رمیت — ولا تبسطها بری ما اعطیت

دست بسخا ازبس مایل بی — ولا تبسطها پریش نازل بی

گل گلستان خلیل اللهی — لونا دهٔ لطیف ذبیح اللهی

بیک اشاره قمر دو نیم کر — هی کافران پر خوف و بیم کر

باعث ایجاد تمام عالم — فخر دودمان حضرت آدم

یا عین الحیات ایمان کامل — یا برق خرمان ادیان باطل

یا محمد ایا خیر البشر — امت عاصیت باور و نظر

لقد عمر ضایع و من بی بضاعت — عرب و خیلم بکر شفاعت

اللهی بحق علی ولی — و سر خفی و ولنور جلی

بزور بازوی شیر پیشهٔ تو — حارث بی باک و بی اندیشهٔ تو

راکب دلدل مرد خیبر کن — شیر مرحب کش سر ز عنتر کن

تارک

تارک دنیا و ما فیها تمام — بهترین خلق چون خیر الانام

و قرب و زهد و خشوع او — و تقوی و ورع و خضوع او

روی رحمت کروی بهشت خاک — والعفو عنی حین الفاک

در وصف جناب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام گوید

یا شیر یزدان کنندهٔ خیبر — بنص قرآن نفس پیغمبر

یا دست قدرت حضرت داور — جاری بامرت قضا و قدر

قدر تو ژ لای هر صاحب نظر — ژ عرش و ژ فرش ژ کرسی برتر

قسمت کنندهٔ بهشت بهشت در — فتوی دهندهٔ هر چهار دفتر

مالک بامرت اگر افروزن — نیران بفرمان تو منکر سوزن

غیر حق گشت بالا دست نین — هر کس منکرن حق پرست نین

قادر بیچون ثنا خوان تو — روح الامین طفل دلستان تو

نه طاق فلک اربقر طاس بود — کاتب ملایک جنی و ناس بود

بحار مرکب اشجار قلم بهٔ — هنوز پی وصفت یا علی کم بهٔ

ابراهیم ژ دست طایفهٔ مردود — وقتی مشرف بی بنار نمرود

فوج ملایک چنی جبرئیل — ژ سما آمان پی یاری خلیل

واتش حاجتی اردار ی روات   وات احتیاجم بلطف خدات
چون نورت نه صلب خلیل قرار داشت   ز استعانت ملایکه آرد داشت
نه ترسا ژنار تا آما الهام   یا نار کونی بردا والسلام
ای ثابت قدم شجاع روی رزم   سرور مردان مرد صاحب عزم
ای درهم شکن غزی ولات وود   قاطع حیات عمرو عبد ود
برق شمشیرت کفرش کنده کرد   صدای تکبیرت اسلام زنده کرد
سه شب پی در پی کردی ای امیر   اطعام مسکین ویتیم و اسیر
غیر ز عطای تو طعام نایاب بی   صائم بیت سه شب افطار آب بی
زهرا و فرزندان پیرویت کردن   هر کام نصیبی ژی فیضه بردن
هل اتی بری وصفت نازل بی   هر مخالفی خار و خجل بی
یا ورزنده لوای لا فتی   یا برازنده تاج هل اتی
سخاوت نه عالم پیدا کرد شیوع   زکوة بسائل بحال رکوع
یوفون بالنذر نشان تو بی   آیه انما برهان تو بی
آیه انما کردن منجلی   ولی الله و رسول علی
تو و پیغمبر هر دو یکی   بصورت دوان بمعنی یکی
هر کز ژی بجشه عمار و دم کمی   بنص حدیث لحمک لحمی
اکر او تیش تو کیش ز یتونی   ار او چون موسی است تو چون هارونی

ای شخص

ای شخص اصل بی حق نشناسان   شجاعان ز ضرب بازوت هراسان
ای قوی بازوی دست قضا پیچ   بحکم قادر قدر بیتو هیچ
ای صدیق نواز میر مقتدا   ای عدو کداز چون قهر خدا
ای اسد الله منصور روی حرب   ای قدرت الله رعد صدا برق ضرب
ثابت و صابر قاهر پی دشمن   خاضع و خاشع پری ذوالمنن
برکذیده حق نه مباهله   وصل نبی و بی فاصله
ار فضلی او واکردشان تزویر   جای شیرشان کرد روبهان پیر
شهباز و خفاش کی بین و نظیر   وما یستوی الاعمی والبصیر
یا زوج بتول امیر صفدر   یا ابا الحسن ساقی کوثر
مجرم چم درون ژ ثقل گناه   یا علی اشفع له عند الله
یا علی بحق علی عظیم   باسم اعظم داور کریم
مخالفانت ننکین تا حشر   مغضوب خدا و رسولن روی تنشر
رحلت نبی چون سورشان بی   حزن هاشمی سرورشان بی
روان بین کروه نامساعده   تا به سقیفه بنی ساعده
دبی صلاحت جمع بین مسلمون   الا انهم هم المفسدون
و فرصت زانان چاشنی سوز کرد   لیس العرب مسنی بروز کرد
بیعتشان کرده کروه بیدین   و بوبکر شوم بدبخت لعین

ژفکرش ن چی والیٓن والا　　واموش کردن من کنت مولا
هرکس غیر تو مولاش بی کم　　واصل بی وجمع لا مولا لهم
یه ژی شقاوت کروه نامقبول　　مجرم ژتجهیز ونماز رسول
پی غصب فدک وکج کردن بحث　　لعنهم الله الی یوم البعث
ژبی یاوری کار و تو سخت بی　　سلیمان حیران ودیو نزو تخت بی
نه ژتو بدبختان اندیشه کردی　　بامر نبی صبر پیشه کردی
هرکس بعهدش مکر و وفا　　ثم یجزاه الجزاء الاوفی
خلفای ناحق ژبد ان بدتر　　هرکز نکردن غیر ژکار شر
ژمخالفت جیش اسامه　　ژحما لعنت وصیت نامه
کویا پیغمبر ژ آسمان کهنت　　ان الرجل لیهذ وشنفت
آخرای عمر یه پیغمبر بی　　ژپیغمبران تمام برتر بی
قدرش ژسورهٔ فتحا کذشت　　ژقاب قوسین او ادنی کذشت
وما ینطق عن الهوی بی　　ان هو الا وحی یوحی بی
نسبت هذیان با وجون مبو　　ژفعل زشت جکر خون مبو
قانون اسلام بروژ قاعده　　شورای سقیفهٔ بنی ساعده
اجماع دست آویز بری یزید بی　　حسین علی اور وشهید بی
اوروژ نخسه لسا کاران بی　　فساد یک بنی بل هزاران بی

تعطیل

تعطیل وحی وتضیع اسلام　　تغیر سنت وتبدیل احکام
ژغصب فدک وژ ایذای بتول　　اراده تخریب مرقد رسول
بس پی جزای ملاعین دون　　اسوء الذی کانو یعملون
ما جیم پیغمبر وصیت نکرد　　قباله فدک وزهرا نسپرد
آخر بدولت سهم باب او　　بین وصاحب ملک فرعون وخسرو
ارمنظورشان وفا د نبی　　فدک وزهرا هیچ زیاد نبی
منع ارث کردن ژزهرای بتول　　نه خوف ژخدا ونه شرم ژرسول
تابین ومطعون قرآن عظیم　　مناع للخیر معتد اثیم
نار حامیه پریشان او لی　　یوم لا یغنی مولا عن مولا
لعنشان بکرای خدای حمد　　لعنا لا یخطر ببال احد
یا مالک الملک بدیع الافلاک　　آفریدت کر بو البشر ژخاک
ملایک مأمور سجودش کردی　　ابلیس اباکرد و مردودش کردی
مهلت طلب کرد نا فرمان شوم　　مطلب روا بی تا یوم معلوم
مهلتش بخشای ژتعذیب موت　　انما یعجل من یخاف الفوت
دیو خود پسند سجده انکار کرد　　دین داران چند ژدین بیزار کرد
زینت دهنده اعمال بدان　　صالحان لغزان ردیف زدان
پری انحراف انسان کمر بست　　بعضیش لغزنا وبعضیش نداشت

دامش گستران ولیش بی‌گوشه گیر / وکمان مکر و تیراندازی بیر
دانش بروی دام پاشاده قید / او به و صیاد و بنی آدم صید
ز خلف و آمام یمین و یسار / نوع نوع گناهان تمام دا قرار
ز بخل و سمعه ز جور و زنا / ز کبر و حسد ز عجب و غنا
شراب و قمار انس اغنیا / کذب و خودبینی غیبت و ریا
دزدی و رهزنی غمازی بهتان / اکل مال غیر الفت بتان
شیرین کلامان سرتاپا شیرین / کل زینت دام ابلیس لعین
تا ز غمزه‌شان یک اشارت بی / عقل هزیمت کرد و طاقت غارت بی
عزازیل صیاد و دامش جای آثام / من صید حریص و آثام بسوی دام
هر تیری ابلیس نهان بکمان / سینه‌ام آماج بی آمانشان
زخم جنایت فراوان دیرم / درد بیدرمان ز عصیان دیرم
ار نکی چارهٔ زخم دیاریم / ار نکی درمان دردان کاریم
ار قبول نکی انابه و زاریم / فوا اسفی ز شرمساریم
ار نکی زاری و انابم قبول / جیبت شادن دشمنت ملول
یا رب دشمنت فرصت آوردنا / آخر بندهٔ توم منی مجروح کردنا
و هلاک من شادن بدگهر / و مرهم عفو شادیش باطل کر
ار من بدکردار تو کرم داری / من ز تقوی عور و تو وییت ستاری

ار لطفت

ار لطفت نبو پری من رهبر / متر سوم ز خزن فزع الاکبر
غیر ز تو نین کسم دستگیر / نعم المولائی و نعم النصیر
هرچند بدکردارم عصیان باریم / و لا تقنطوا امیدواریم
هرچند عصیانم بیحد احصی است / ز لای کرمت چون قطرهٔ و دریا است
دریای رحمت وقتی بدی جوش / ز قطرهٔ زنج نار نکی خاموش
سحاب لطفت ار نکی نم نم / صد نامهٔ گناه مشور و دردم
که نامهٔ گناه مشور و صد یم / غیث رحمت کاوین یک نم
الهی بذات کس بی همرودت / بقدر قدرت عالم پروردت
چون ز نفخ صور بیدارم بکی / بصحرای محشر احضارم بکی
داخل با صحاب یمینم بکی / صاحب اخلاص و یقینم بکی
نه تحت لوای احمد جام بکی / شفیعم حسین تشنه کام بکی
مرحوم مغفور حسابم بکی / ز بادهٔ لاخوف سیرابم بکی
بقهر و غضب عتابم نکی / و الم اعهد خطابم نکی
و الم اعهد الیکم نکاع / نکریم ز روی غضب ای خدا
حکم خذوه فغلوه نکی / ثم الجحیم فصلوه نکی
زبانم لال و روم سیاه نکی / دست و پام او رو بکواه نکی

بدارم بحب نبی و اهل بیت — لا تزغ قلبی بعد هدیت
حذا فی بندهٔ ناچیز ذلیل — گناه کثیر و طاعتم قلیل
چینم عدالت مکرای کریم — ببخشم بفضل و بلطف عمیم
روی رحمت کروی مشت خاک — والعفو عن جین الفاك

حکایت برصیصای عابدکه وسوسهٔ شیطان زانی و قاتل دکافر شدن اودا

حکایتی دیم مفید و مکتوب — مجمل نه کتاب حیات القلوب
مرد عابدی برصیصا نام بی — وزهد و تقوی مشهور عام بی
صاحب شعور و فهم و مدرکت بی — هوا و هوس کش درویش مسلک بی
بسکه پرهیز کار و راز گناه بی — دعوت مستجاب درگاه اله بی
تا داغ سجدهٔ حق نه جبین داشت — نفس چون نفس روح الامین داشت
مریض و مجنون صاحبان درد — هر یک و منزل عابدر و میکرد
عابد بدعا ژ لای بینیاز — پری دردشان همی چاره ساز
دایم الاوقات نه مناجات بی — چندی ولیطوره قبلهٔ حاجات بی
شب زنده دار و متهجد بی — ابلیس نه کمین مرد عابد بی
تاک

تا که ژ قضا یک پری روئی — مسلسل گیسو عنبرین بوئی
کمند گیسوش ژ هوش تا بدوش — گرفتارانش بشمامهٔ موش
طوبی قامتی باغ بهشتی — آدمی صورت حوری سرشتی
آهو نگاهی چون جادو کلام — ابرو هلالی رخ بدر تمام
ژ نوک مژگان پرده دلشکاف — هیچ صاحب دلی نکردن معاف
ژ چلیپای زلف دام بلا داشت — هر تار موش صد مبتلا داشت
گویا خلقتش پی امتحان بی — آشوب جهان و فتنهٔ زمان بی
مگر چشم بدپیش کارگر بی — جنون نه عارض پری پیکر بی
کسان پری بهزار نیاز — بصومعهٔ شیخ بردشان نیاز
پری علاجش التماس کردن — امانت بدست عابد سپردن
عابد بروی آن نایک نظر کرد — هزار وسواسش بدل گذر کرد
گرو ده سیاه لعبتند او بی — ظالن چشمهٔ حیوان او بی
شخص خردوات خیانت مکر — حذر کر ژ حزن فزع الاکبر
مکر بد و لی بکیره حساب — ژ ان الله شدید العقاب
ابلیس وات زاهد خدا کریمن — پی گنه کاران دایم رحیمن
بهشت نقدی بدست آمان — ژ دستش بندی دستم بدامان

نگاه وطلعت چون مشتریش کر   نظر بقامت ز عیب بریش کر
قامت بوید شجرهٔ طور ن   بقدرت حق سرتاپاش نور ن
زلف مشکینش رشک سنبلن   بدن مرمرچین خرمان کلن
فنون غمزش رهزن دین   چشم مستش سحر مبین
سوره والشمس ایت روشن   ایت واللیل تار گیسوش
تنک تر ز حلقهٔ انگشتری فم   لبانش چون لعل نگین خاتم
چند گوهر ندرج دهانش نهان   هریک وبهای کل دریا وکان
نظرش نین ز مه تا ماهی   یک نگاهش بهتر ز پادشاهی
دلارام حاضر منزل بی رقیب   زنهار ز وصلش هیچ مکر شکیب
ز خواهش نفس وز وسوسهٔ دیو   خاطر شریف عابد بی پشیو
غواص مفلس گوهر پربها   طاقتش نمند و همت بها
حرز وات ولا تقربوا الزنا   ارباک باطینته وحق آشنا
تا باد هوس ز جا محیز و   درخت طاعت برکش مریز و
عابد فکر تا ملی کرد   ابلیس وات ای داد تیرم سنگ ورد
چی برک وپوست مرد حق شناس   نه سینش جا کرد بعزم وسواس
واتش ای زاهد خشک ریاکار   محروم ز لذت وصل گلعذار

اکو فهمن

حیح و

آخر فهاش ز حدا بترس   نبضش بگره واحوالش بپرس
عابد باذ بچی ولای صنم   مستردّ و بی و مخشوش و درهم
تا نبض پری آوردش بدست   دست هوس هات دیدهٔ خرد بست
ابلیس وات عجب نازک بدنی   ز سیمین تنان عالم باج سنی
کیسوان ارقم زلفش چین چین   سیای نکوبخت بروی ماچین
عجب بوی دارد شوخ گلبدن   مرز استبرق پوشان پیرهن
نرگس شهلاست یا عین جادوش   عنبر سارست یا موج گیسوش
شمیم زلفش یا مشک ختن   عطر گلرخن یا بوی پیرهن
بیاض گردن قبهٔ صدر سیم   روح ریحان جنة نعیم
نافش چون حقهٔ مشک تتارن   بخلاف مشک شفای زاهدارن
تطاول زلف ز حد ویردن   ولملک بدن احاطه کردن
چشمهٔ حیاتش ز ظلمت نهان   مرخضر صبا بگردش عیان
یا مر قادر فالق الاصباح   ظلمت اشکافو بیدا بو مصباح
ز توی پیراهن وقتی بیو بوش   مردهٔ صدساله ماوران بهوش
زاهد دست ببر پری جمانش   بوسهٔ طلب کر ز زنخدانش
زنهار کوتاهی مکر ز هیچ باب   عمر جاویدن دریاب دریاب

زاهد ژ وسواس ابلیس تابی — بالمره یأس یوم الحساب بی
وات ای پریوش فن قربان تو — تیر خورده‌ٔ کمان ابروان تو
سفتون جمال بیمثال تو — حالت عالم برد فدای حال تو
بیمارم کردن چشم بیمارت — مجنونم کردن کونای کلنارت
فدات بام پری پری خبر آمای — ویانه خراب بی خبر آمای
تو زده‌ٔ دیوی فن زده پری — تو ژ آرام من روس ژ دین بری
شفای تو دعاست ژ لای کهکار — شفای فن بوسه‌ٔ لعل لب یار
صنم وات ای شیخ سجاده نشین — خیالات بدلایق بتو نین
تسبیح کذاری و انابه و توبه — حیف مبدل بکی وحو به
آخر کلی بیم تو خوارم مکه — بی شفا آمام آزارم مکه
و در مجنون کاشکی بمردم — بصومعه تو رو نمکردم
نام نصفحهٔ عالم پاکر بیا — لَيْتَنِي كُنْتُ نَسْيًا مَنْسِيًّا
عابد وات ای شوخ فتنه دل آزار — برهم زن رسم و آئین و بندار
دل ژ من بردی چه جای بهانه ات — و پندار فن بندت افسانه ات
ار بوصل ویت دلشادم نکی — ژ بند محنت آزادم نکی
مکیشوم آهی ژ سوز درون — هرکز نبینی شادی ژ کردون

چنا

خیلی ابرام کرد پری رورام بی — کام لیلیش حاصل کرد زاهد آرام
عزازیل چون کرگ بره‌ٔ ایمان برد — شبانی خرد بجای بر نخورد
ار دیک شهوت نه احتراز بود — تعجب بنین ایمان کداز بود
پری وات عابد دعا کر پریم — کامیاب رو کم بمکان ویم
عابد دعا کرد ثمر نه بخشا — کناه حجاب بی اثر نه بخشا
چونکه دعای او بیجاب نبی — هر چند زاری کرد مستجاب نبی
مریضه پری شفا بی معطل — چاره کر مأیوس درکاه لم یزل
یکچندی پری متوقف بی — بصومعه‌ٔ شیخ شر معتکف بی
تا که ظاهر بی حمل پریوش — عابد مخوف بی و خاطر مشوش
بدریای فکرت هرچند غوطه ورد — آخر بیچاره پی بجای نبرد
ابلیس ظاهر بی و شکل پری — حکیم لباس صاحب تدبیری
وأتش اُقتلها ای مرد خدا — سر بریده بذار و صدا
زاهد وارشاد پیر بدسرشت — بهر غنی بی پری جهد شکشت
ابلیس چی ولای کسان پری — وات ای مردمان ژ خود بری
نا کس امانت کی نکه داشتن — کی بچوبانی کرکش کماشتن

اربطبعتان بمنو درشت | عابد پری روش زناکردو گوشت
کسان پری بصد ناله و آه | چاین بداد خواهی ولای پادشاه
پادشاه تشریف بصومعه برد | بعد ازبازجوست عابد اقرار کرد
پادشاه فرما بدارش کیشان | پی تیر اندازان بکنش نیشان
ابلیس هات ولای شیخ وترانه | واتش ای عبرت اهل زمانه
وی کشت بلا فن مبتلات کردم | تا بقتلگاهت وی طور آوردم
ار سجدم بکی ژ روی اعتقاد | خلاصت مکم مبی خاطر شاد
عابد وات ابلیس معذورم بدار | چون سجدت بکم فرستیم بدار
واتش کافیمن سجده اشاره | واشاره کرد سجده بچاره
ابلیس وات ژ تو بیزارم یقین | اَخَافُ اللهَ رَبَّ الْعَالَمِینَ
آخر بیچاره تیر باران کردن | بکوی کافران نعشش سپردن

ژ مکر ابلیس هیچ ایمن مبه
دشمن ایمن ژ دشمن مبه

کفته غلام

کفتهٔ غلام رضا فی مدح علی بن ابیطالب ع

درمندهٔ ذلیل درمندهٔ ذلیل | یامولای دستگیر درمندهٔ ذلیل
شیر کردکار پیهمای جلیل | تولد نعدن بیت آل خلیل
قاپی کل عالم اوّل تا آخر | نه برک خلعت لافتا فاخر
امیر خالق در ژ خیبر کند | باسرّ لاعیب سرجه عنتر کند
شاه زورق نشین جه روی بحر نیل | مرشد تعلیم اخی جبرئیل
جانشین جای شاه لولاک سریر | جه فرق ویک جسم روی خم قدیر
وانا تعریف شاه هاشمی | لحمک لحمی جسمک جسمی
جه وصف لسان تقصیران علم | کشندهٔ دلوان جا جری پرعلم
جه دست باطن دو انکشتشند | مرّه بن قیس سر و بی تن مند
لاشش مند و جا سرش ودوان | خونش وخش بی روی تخت روان
ژ خاور زمین سلسلهٔ صلصال | ابن والت کرد و طعمهٔ شمغال
پی ادای نماز روی جنک مغلوب | آورد ید ولیس خورشید نغروب
حیّات کرد عشق جه کهواره‌وه | قنبرت بخشا وقطار روه
فدای نامت بام سر وسائل بخش | کرمت جیحون بخشای دل نه بخش
اژدهات آورد کرد و تنک شیر | بندبربرت بند کرد و بنیر
دلدلت نه حجر ذوالفقار نغیب | پی تو انجا وکردیار شاه لاریب

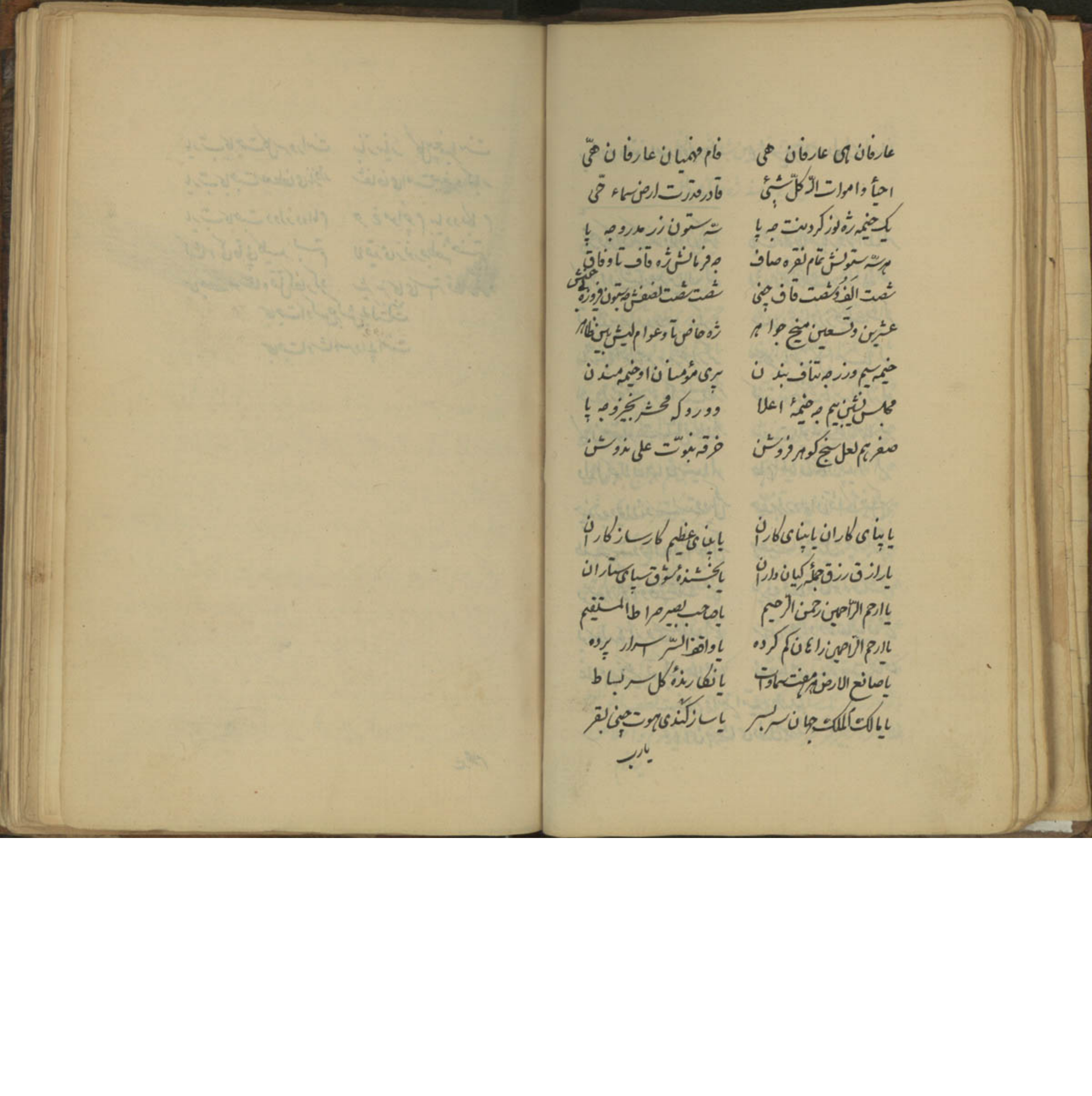
تکلیف توحید بکافر وز ما — شستبند عفریت بلیف خرما
یکسر بنجه پاوکنکاو ور در — قلاش بختسار زیر وزبر کر
صد فرسنگ لوا آواز سنکش — هیمان هر مندن آثار زنکش
نزول ژه سر هل اتی لطیف — ها می فقیران بی نوا وضعیف
مردان ضعیف ژی دنیای فانی — ٤ ناشان توئی شاه مردانی
کبوتر آورد ولای تو نیا ز — کوشت باهوی ویت دای وطعمۀ باز
ایمش کبوتر ظالم او باز ن — یا آقای قمر وتوم نیا زن
یا آقای قنبر پشیو ن ٤ لم — یقم ه ساقی وچنك ظالم
فصلی ویم ناسیم بیم وغلامت — فرشادییم وشوق فیضل مقامت
رهستی فرغلام نه بخت خام — تو هر او خواجا من او غلام
صیقل دای وزنك آلودۀ زنکم — جوهر دای وتیغ زوان لنکم
چند بدخصلتی نرات نمانام — یا قرمزی پوش ٤ ناصده نام
روی تنکم ژعید بدتر نمبو — زام ژی پتر خطر نمبو
بحق رسول ختم المرسلین — کزیدۀ امت جهان آفرین
بعشق اوکس حجی کرده آوان — جه نماز کاه داخیر شکا وان
بحاجت تو حسین شاه شهیدان — تن وبی سر منده خاك میدان
بحاجت

بحاجت تو حسین شاه شهیدان
تن و بی سر مند ژه خاک میدان

عالی مکان هی عالیمکان هی   یا علی اعلا عالی مکان هی
والی ولایت شاه والاشان حی   وصی مطلق سر غیب دان حی
واقف حضور پروردکار هی   حجت برهان حوزدکبار هی
یا علی عمران صنع میزان هی   باعث ایجاد کون ومکان هی
حی یا محمد راکه معراج هی   هی ستانندهٔ نگین وباج هی
هی مکان بینا عرش برین هی   هی عِلمُ السّمأ عِلمُ الیقین هی
هی آگاه نه راز خدا ورسول هی   داماد بن عم زوج بتول هی
هی شیر یزدان شجاعت تاب هی   ناصر منصور نصرت مآب هی
هی ثمرهٔ امُوت عماد دین هی   حاکم حکوم حبل المتین هی
هی کشتکر اهان حق شناسی کر هی   هی سلمان نخچک شیر خلاص کر هی
هی مفتاح کلید قفل جهیم حی   قاتل شداد دیو رجیم هی
قاسم الرزاق مخلوقات کشت هی   کعبه پیش خانه دیر کشت هی
بازه زره زنک ساتی ساکن بوم   کرفتار و دست لطف باطن بوم
غلام ژه زنجیر توبکر خلاص   بندهٔ ززخرید توم واخلاص
یه غلام

یه غلام واتن امیده وارن   ٤ نا من هر شای دلدل سوارن

ناروکران کر ناروکران کر   یا شاه تو ظاهر ناروکران کر
کافران کشتار تیغ بران کر   اژدها وتنک شیر غران کر
تو بند بر بر بنده پیز کر   سلمان سرافراز نخچک شیر کر
نار بي ابراهیم ومرغزار کر   معجز باطن کل انبیا کر
دروازهٔ خیبر وانکشت واز کر   کبوتر وچنک باز سرافراز کر
کان سخاوت سائل مکان کر   شصت دلو لیف خرما مهار کر
دلدل بجولان جهان شیدا کر   جام سلیمان تخاک پیدا کر
چندژه دیوان دست بسته ودیل کر   چندهزار دیوان قلکاه فیل کر
طلسم بستهٔ دیوان دیوان اطال کر   هفت سال جبرئیل بی پروبال کر
نور سوار ٤ نا وقت تنک فرخ   پردهٔ لیلا وی شوه زنک فرخ
نور سوار ٤ ناروی سلمان فرخ   برس وفریاد دنیای کیان فرخ
غلام جه زنجیر تو بکر خلاص   بنده پناهی بندهٔ وبیت نباس
یه غلام واتن امیده وارن
٤ نا من هر شای دلدل سوارن



عارفان ای عارفان هی — فام فهمیان عارفان هی
احیا و اموات الا کل شی — قادر قدرت ارض سماء حی

یک خیمه زه نور کردیت جه پا — سه ستون زر مدروجه پا
هر سه ستونش تمام نقره صاف — جه فرمانش زه قاف تا و قاف
شصت الف و شصت قاف چنی — شصت شصت اصفش جه ستون فروزه ...
عشرین و تسعین میخ جواهر — زه خاص تا و عوام لیش بی ظاهر
خیمه سیم و زر جه تناف بندان — سری مؤمسان او خیمه مندان
مجلس نشینیم جه خیمهٔ اعلا — وورو که محشر بجیزو جه پا
صغر هم لعل سنج گوهر فروشن — خرقه نبوت علی ندوشن

یا پنای کاران یا پنای کاران — یا بنای عظیم کارساز کاران
یا رازق رزق جملهٔ کیان داران — یا بخشندهٔ مشوق سیاه ستاران
یا ارحم الراحمین رحمن الرحیم — یا صاحب بصیر صراط المستقیم
یا ارحم الراحمین راهان کم کرده — یا واقف السر اسرار پرده
یا صانع الارض هفت سماوات — یا نقاریدهٔ کل سر بساط
یا مالک الملک جهان سر بسر — یا سازکندی هوت چنی البقر
یا رب

یارب بحاجت گل سروراست بناز بیار گل پیغمبراست
یارب بحاجت مصطفای نازدار شفاعای امت صغیر و کبار

یارب بحاجت دوازده امام حرف مواجوم بیاد و بکام
کشاد و کی قاپی کلید بستم لاقیدی ز نور وطعنهٔ خستم
بحاجت او شاه قتل کفار کرد شیر نر بجای استر قطار کرد
بحاجت او کس چرکش بی لثالث
بحاجت او شاه سردار امت

شد محرم

من کلام مرحوم میرزا شفیع

بسم الله الرحمن الرحیم

اول بسم الله الرحمن الرحیم   سمیع بصیر غفور کریم
یا فرستاده حق آیهٔ مستقیم   بیان بلند مال پادشاه عظیم
یا رزق دهندهٔ مور و مار   خالق مخلوق هم لیل نهار
دانای بلند مال حق ربانی   لامکان ذات و اسرار نهانی
سر و الخفیات آگاه کل حال   فرد فریادرس دانا ذو الجلال
کسی چون تواند وصفت که تمام   در فرموده حق چه آیهٔ کلام
جه جو لیدین تا روز میعاد   مرحوم میرزا شفیع نظم کرد ایراد
اول آخر کردنش رقم   جه دنیا و عقاب به زیاد و کم
تا بشر یا و اله روی سر زمین   روح شاد بود هزار آفرین
پیر انگیخته شیرین گفتارت   رسول مختار دایم بود یارت
دست به دست گفتی شرح شکر آ   چند بره زادلش بنا پاره پاره
جه عقل ناقص بنده شرمسار   محمد سلیم ملا مکتب دار

تا بیون حالی خاص عام بگیر   هر یکه بزبان راگی خبردار
مرحوم میرزا فرمایش کردن   نه دنیا هیچ عاقبت برگی
اول شرح اصول دین بکنیم بیان   تا که مخفی نماند بر شیعیان
اول توحید یعنی خداوند   شریکش نیست بیچون بیچند
بینای بی بصر شنوای بیگوش   خالق لامکان بخشاینده هوش
دوم عدلاً یعنی عدالت   رضا نیا و جور ظلم و ضلالت
جه روز دیوان صحرای محشر   دیوان و عدالت که بنا بازان سر
سوم نبوت یعنی محمد   خاتماً چه گشت سید سرمد
جه پیغمبران جملهٔ انبیاء   خاتماً محمد چنین اولیاء
بعد از محمد مصطفی نارار   یا پیغمبر در دنیای غدار
محمد ختماً و پیغمبران   شفاخوار بهشت محمد یزدان
دیش چنین فرزند فاطمه بتول   شفاعتشان حق که قبول
حسن حسین و آل زادهٔ حق   حسینی شاه مردان رهبر کار حق
چهارم امامت یعنی شاه مردان   شیر کردگار امیر یزدان
یا آقای قنبر شیعیان بگیر   چو خنثیم چه روز محشر

هرکس محبت علی‌ده ال بو / هیچ دقتی جی خوفه غافل ایمز

هیچ خوف ایمه دایم و تشویش / در روز حساب وقت کیفا کیش

یا علی ها برس و فریاد / جه روز محشر جه داد و بیداد

تمام شیعیان غرق خصیانه / شرمنده درگاه عاصی گناهکار

جه اصول دین چهارم امامت / مرتضی علی جه روز قیامت

رهنما و رهبر بری شیعیان / خلیفه برحق مولای مؤمنان

با یازده فرزند رهنمای رهبر / شفیع امت عاصی جه محشر

خلیفه جه بود دوست کونین / امامان برحق حسن حسین

چهارم امام اهل مؤمنین / سید سجاد زین العابدین

محمد باقر جه نسل عابد / امام پنجم خلیفه زاهد

ششم جعفر رهنمای امت / رواج دهنده مذهب ملت

امام هفتم موسی جعفر / هرکس نزانو لمقطع کافر

هشتمین رضا شاه خراسان / غریب ضامن و رهنمای راستان

امام نهم فرزندش تقی / خلیفه دهم علی نقی

یازدهم حسن لقبش عسکر / پیشوای برحق مؤمنان یکسر

دوازدهم مهدی حضرت حجت / امام غایب تا روز رجعت

تا بیاید بحکم خدا و پیغمبر / دینش استوار تا روز محشر

شکر حق یکم کرده‌ام بیان / از ارشادات ملک یکتا

اینجا برادرم شرح جه معاد / باور و حاضر روز مرگ

شرح تقریرش نوده و درد آن / وادیلا رود رده کی نما ز

اگر مرده‌ایست ادا حقت / یقینی بزانه قیامته برپا ست

وقت مرگ موت فی الجمله قبر / سؤال نکیر هم عذاب گور

فال عدالت هر جزن جفا / بی خلاف وعده حق مطلقا

صف آرای محشر میزان اعمال / حساب کتاب ذره تا مثقال

گروه گروه صف آرای دیوان / بهشت و دوزخ پاک غیرها

برادرم اظهار هر جه ابتدا / جه وقت زادن تا به انتهاکش

جه ذره و ذرات تا صلب پدر / جه قطره منی تا رحم مادر

نه ماه نه روز تا وقت مولود / جه طور پیدا ایده داور معبود

تا چه عوض کړی آسایش — دنیاش آرزه تش په آزمایش
ځو نزلانه هر چار کړه دے قطع — جنتي وبادت چطور بر دے
پاره گوشتي بیدا چه قطره مني — کفتی ود دولا ار دنیا ر دني
دلیه یاونا ر دی قد و پایه — سپرورش په شیر شوله دایه
بالطاف حق حي رباني — ته ونیش کیا ستن پے امتهاني
ته ونیش خلق کردن پری عبادت — په فرض سنت وذکر وشهادت
ریاضت برایش دایم دکیشے — چه خوف معبود غافل نه نیشے
راز ره روانش ریب مستقیم — تن دی دفرمانه رحمن الرحیم
د قول قرآن امرش بزانے — فرلیغه نویته نرآ شیطانے
حرفي واجوم پلیت برانه یقیني — شیطان وآدم عدو امبیني
خداوند دو ره پیمانه کرده مقیم — یکراه په دوزخ یکي لي نعیم
بد بندگان کرده عاقل مختار — تا په درش حساب وعده آخر کار
راگه جهنم پر خوف اندیشه — هرکس قبول داره و میل ویشه
راگی بهشت هم راگی راستي — هرکس میلش بو خیلي استاني
راه بهشت بگیر راگی رحماني — دوره بو چه سپار سانه شیطاني

نه گره نوزر په فسق و فجور — لواطه زنا جبر د ظلم د زور
غمازي غیبت هم حرام خوار — قماره دزدي مردم آزار
حرص هولناک تمام دنیائي — زینت سباب فخش رسوائي
عنان سخت بگیر نفس عمارت — دل مبند د عیش چه نیمه غارت
خوش خوانه مطرب چه دا آموزے — قبیله اقوام قوم شیطاني
حرف غمازانه مشنوه دگوش — آدمیت نه بیني مگره خروش
فکري بره امر ذکر و عبادت — دوره که وسرت هوای عمارت
چه دنیا بکه فکري و حالت — ماره بکه بیاره زکات مالت
چه فطره چه خمس چه روزه نماز — بیشتر وافزون بکره آغاز
صبح عمر دیت بچوره و یاد — جهدت بو برآ الله په جهاد
او کس آموزش دانجام آوره — خداد خلش ده بهشت کړه
شداد مشهوره اوده گمراهي — مگره دش دعوا ر ابر خدائي
سوار بی لوا پری صفا دگشته — بچه د بوده چه طور نه بهشت
پاری بسته آوره داوچه کول کن — فرمان بی دا امر رب العالمین
ده ته و ملک الموت پادشاه داو — پاری جب چه رکاب آوره دوره

قبض روحش کرد بلیند ناکه   تا طاقتش لسپاردو و خاک
فرصت نداپیش دردم ملک الموت   یکنفس کیشا گیانش بکردو دوست
سیلاوی اجل خیب بوارود   کس جه مرگ و پیش خبر نداروو
مشو و یادت شوق زندگیت   قابض چنگت منیدو جاتیت
نداری طاقت تاب توانا   نجاگی فریاد نراگی
نراگی جنگی نرای گریزن   نرای پرشوتن نه جای ستیزن
نه دل نری جه مال و منال   جه زن و فرزند هم اوجا تال
نه برادو نه قوم نه دوست نه خویش   جه ملک و جه مال جمع کرده و پیش
تمنا و دیدار دیدشان داری   گیان تو عزیزی مبو بسپاری
دیرین حسرت مکری جا جاره   جه مال و جه زن دل نمه داری
جه تقدیر حق ملک و مال تو   بعد جه دها روت نصیب و کی بو
و دیده حسرت مکری نظر   زنت مومنی دریا لشو هر
مال و ملک تو دربار و مالان   فرزندت کفته د جا بی مالان
فرش فروشت گش کریا چه   ارک عمارت چه بنی بی خراو
مومنی زنت یکی عنی برد   جه دم مکیشی حنا سان سرد

دشمنان تو هوش دلشان   زلزله زیت زیاد شادشان
دیده ترجیه شک حسرت دامانت   اجل نایید او وقت دمی امانت
دو باره مردیت ضمانید وه   زنت و دشمن لسپاتید وه
آه و عرقت سرکی جه رگ   او وقته آوات مواز د مرگ
ملک الموت حاضر بانه سرینت   مکیشو و جور گیان شیرینت
جه ناخونان پا رگان تا لغوق   مکیشو رگان چون سلسله روق
ششهزار ششصد چنی شصت و شش   رگان عضاتو نه کشاکش
چهارصد و چهل چهار پارچه اجزا   استخوان مغز جمله گشت رگان
نعوذ بالله جه او اندیشه   جه حول مرگه جه او گیان کیشه
بی خبار تو عمرا ربیه   دا و بلا رو رو شین زاریه
جه یک لا اگه رفت کس نهات   جه یک لا شیون قوم اقربات
جه یک لا بی گیانی سو دا ستم   جه یک لا زلزله زاری قتیل و هم
جه یک لا روره و بانو بانوی   جه الماس تیز مکن قد گیسوی
شیون و فغان سود نداره   خلق نکر تو توبه نکرده بیت
اقربای تو مگریون دنار   تو وه درد و دیته موی گرفتار

همه دکار بیگانه هم خویش — ما آلیعنی که نه فکر قصیده روح ویش
دقلاب خنک برگان تاوسر — قرصه قرچ رگان گمان مشو ددر
قابض بردو روح بساطش — بو جاگی اول ذره ذره آتش
که ابن تسلیم متوفی حمامت — دفتر دارانی گشته موافی و ثبات
کرام الکاتبین قیر دو گشت نه مشت — ثبت یکی فرد فرده نامه زیاد نوشته
ادسا جه دنیا روح رسیدش — ما ودرونی بر جسم طپیدش
دنیا رشو شین زلزله زاری موکه — غسلش مع رنج وسلار و کافور
رخت مصیبت پوشیده دنیا — مو نیو دحم دنالت کنیا
یکیتو بی کر بایی پیچان وتو — ادیش دشوار آ اگر دلصیبت بو
دجنازه شوهم شام قوت — مواران وی نور برتم تابوت
سعادتمند بیت جه ژاگی خوبی — مانیت و روی یک تخته چوبی
بیرد ندرانی دچار دستانی — و آله الله بری قبرستانی
موانی نماز میت وثبت — بلکه بود او وفریاد بیت
نعش لوانی ضعیفی جسد — مسپارنی دتنگ تاریک لحد
یک وجب جای تنگ تیره تار — الحکم لله واحد القهار د

روح ونا دگور بگردد سرنی — چکار نعش عقلی تو حیران
کار سخت روح چون مو مشکل — سراچه محکم مبو و سنگ گلی
مشو نه دماغ روح مولانگ — عطر بلیکو مخیز و د خاک
وجسته خراو دا اوقات بد — پیشانی مادر و سنگ لحد
ادسا مزانی دناقی مردنی — تا ایسه چمای بلبو دش بردنی
جا تنگ تاریک بیر هنه بدنی — لباس ندارد و نیسه کفنی
دروغ مزانام زنده نه بو — ایسه جی دنا حالم چطو بو
مو اتنی بیمان روز مردنی — بیرنی بیمردنی بی گور بی کفنی
یا اله رحیم وحیت رحمانی — غفور شکور هم سبحانی
بی کاوا و نزل بیادم ودا — جه سؤال قبر یا رب العباد
چو دم د فرمان ارباب عزت — نکیر و منکر هم چینی حضرت
نکیرانی هر دو مجردشانی دناو — بشکل عجیب و جسته خراو
بالا و تنیه برج منار گردون — سروتنیه گنبد چم چونی طاس خون
دندانی چون ستونی سر تیره سرنی — دمانی چون دورگاه چرخ گردون و اش
ستم آلود و سخت سیا رنگ چونی قیر — قلاب خون چونی پلنگ شیر

نعره منکران صدای سهمناک ‌‌ مرزه و قم گورستان چو چاک چاک
منکران سؤال ای سرگشته شیت ‌‌ تو بنده کیستی واحد رب کیست
امت کیستی رحمانت کیش ‌‌ انبیا و امامت نا شناخت چیش
مذهب و ملت کدام رسول پیشی ‌‌ قبله تو کدامی قرارش چیش
قول کی کردی صوم و صلات ‌‌ و چه کی دادی خمس زکات
اربد کا بیت هم تاریکه صلات ‌‌ زینت کور مثل چون زاغ ظلمات
حضرت غایبی چو دم دیدار ‌‌ بیزاره چه گفتار زنگ زخار
چونکه چه در دنیا سجدت نکردی ‌‌ طاعت حقت و جا نیاوردی
خجل هما نه چه دانه احوال ‌‌ زبانت از ای جواب سؤال
نکیر اول پا منید نه پیش ‌‌ پر سنگ آگر موار و چه پیش
گره گر نار زوانه آگر ‌‌ موار و سروش نه دور دایر
هر یکه عمود نار آگرین ‌‌ یکی و سرین و یکی و پائین
مواچانه آری شر خر خورده ‌‌ بندگی خدات قبول نکرده
مر تو سزا نار روز مردن هن ‌‌ نکیر و منکر چو دم حاضر هن
معلومه بدبخت پر سزا و ستم ‌‌ هیچ صنع خدات نادرده وچم

چه دنیا تو پی طاعت کیاستن ‌‌ باور نکردی قیامت راستن
یا روز آخر خلاف قرانی ‌‌ یا قول قرآن دروغ مزانی
شیطان سرت کرده بو لجام ‌‌ بیزار بیت چه گفتی انبیاء و امام
کذاب شقی کافر مطلق ‌‌ رمیده در کار خالق مطلق
عمود آتش مدون و سرش ‌‌ مبو دکفته تمام پیکرش
کوبان و عمود جسم پوسیدش ‌‌ رودان مبو زوخ تک تک نادیدش
فریاد مکرو ناله الامان ‌‌ نعرش ملیشو و هفت آسمان
امجار گور فشار سخت مدی سزاش ‌‌ رودان مبو زوخ تجمله اعضاش
بوسه گور فشار جنبش نخشاو ‌‌ پراسو جنبش و رست ها ورو
برش مارانچه او ار لحد ‌‌ مسپارون و دست اعمال لان بد
جای هن سجیش پی شخص بدکار ‌‌ پر آگر بر دود پر عقرب مار
نه او جا تا حشر بگیرد وطن ‌‌ او ار خطرناک چه وادیمن
بی برگ پوشاک بیچیره و بیچو ‌‌ بی یار و یاور تنها رو رد شو
چه نیش عقرب هم چه گاز مار ‌‌ داد و بیدا تو جا خدا یا زینهار
چه سزای ماران تن خاره خسته ‌‌ دواته اچانه چون ماران گسته

زهر هلاهل جند گاز مارلن　خداوار دیسه گنه کارلن
مرگ هیچ یوق کیان یر چه دیر　بو سه حمات تا روز محشر
دایم تاریکن دیتی چون زغالی　مو یرده وتوسعتی و سالی
بو دیت نوجا گه جهت بلیشه　شرح حاجات نوجا بکیشه
ارننک کردار بیت نرکی یعقین　مأوا رینکالرنی اعلا علیین
قصر و عمارت غرفه چون بهشت　سیر صفا باغ گلبا غنچه گل گشت
هم گردرینکیان رنگین لباسنی　مو کلان خاص راحت بشارتن
هم کلام خاص سیر شیرین کلامنی　هام گفتار خاص اهل ایمانن
درخت درخش ودینه چراغانی　میوه گوناگون الوان باغانی
دایم نرور آب صافیه الورد　حوای خوش نسیم جنگ ایوزه سرد
گاه گاهی و میل طعام خوب　گاه وقتی مایل رنگ محبوب
گاه سایه طوبی گاه سیر شمشاد　گاه تفکر ذکر تسبیح اوراد
بو سه حماتو هر تا عرصات　مو یرده خوشی ساکی و کیفیات
مو یرده دار خالق اکبر　تا روز دیوان صف آرای محشر
تا بعرت ایام بر امر سبحان　بو یحیو دنیادا ارض و آسمان

تا روز کل من علیها فان　نه ملک قالور جن نه انسان
مو یرده نهم ار دنیای فانی　با امر سبحان قهر طوفانی
تمام کل شیء میوه سرنگون　دیار والعمر داد بیچون
ناپیدار نه زیر امر الهی　یکیحان جسمی جمله تا ماهی
سیلاب اجل ابر مرگ موت　طوفانی میوا احیا کلی فوت
جبر سما جه ارض تا بیک طوفیان　سرلبا میوده موج بی پایان
میوشو تمام صحرا و سر کوهن　دشت بر و بحر گشت سرانسوان
نهر و دریا آب موج بحر حاشی　جهل گزلنده ترحم زکوه قاف
جه بو کنیدش زمین لجه ایل　لوزک فقش مکر ده زایل
صاف میو تمام صحرا و دشت لریمق　آب ارض و عرش آب عرش و ارض
دایم بیچون بنیاد لم یزل　بمبو قطره آب رد و بدل
بعزیان حق جبار جلیل　حکم حق میو هم و عزرائیل
گیا نه جبرائیل جنی میکائیل　بکیشو جنی گیان اسرافیل
بفرمان امر پادشاه اعظم　گیان دن بکیشو فی الفور دردم
تقدیر ابا امر پادشاه داور　فرمای دقابض خالق اکبر

گیانی دیت یکیش لیتم ورطور — تا بکیشو طول هفتاد سال دجور
جه پی قدرت حق ذوالجلال — مکیشو گیانش ساتی دیکسال
نزیره فرمایش ملیشو عرش — مدرو تمام ارض وکوه فرش
چندان امان مکی مشو حوش لی — مکیشو گیانش بیدار مچهار سال
نمانو کسی غیره دیار — غیر جه ذات ویش دانا کردگار
روحی کریمن جه مور و مگس — نه جن نه آدم نه حیوانه کس
غیر جه ذات ویش پادشای بقا — نمانو کسی جه دار دنیا
هر ویش تمانو بقای بی زوال — مویرو ایام تا پانصد هزار سال
هر وقت امر ویش بگیرو قرار — روز قیامت مبو آشکار
روح اسرافیل جنی میکائیل — روح عزرائیل جنی جبرائیل
مکرو زنده جیا دوباره — مدرو فرمان و یک اشاره
اسرافیل دم مپیکو و صرب — تمام سر لیتا مشرق و مغرب
جه دم اول سرکرامات — مدرو تمام ارض و سما و ذات
سما و ثریا تمام تحت و فوق — ارض و سر لیتا نور ماه شوق
روح سر لیتا ملک هفت اقلیم — مشرق مغرب مدرو جه بیم

زلزله مبو جه مه تا ماهی — مبو به تکان عرش الهی
بار فرمان رب العالمین — مریزو انجم اختر و زمین
حف آسمان صاف مبو شق شق — مکرو اتو لاحول صدق
ذکرا جه قرآن رب العزت — شمس کورت سماء انشقت
جبال طلالی شرق غرب شق شق — زمین مبو صاف بی بنیه ورق
جبل جبلان جه قاف تا وقاف — صاف مبو یکسر چون آئینه صاف
جوش مدرو دهم دجله رود نیل — دیاد هیبت دهم اسرافیل
جیون گوری حداد سرخ مبو دم — ارض دجله قالب قبر مبو نرم
جه دم دوم صدای نفخ صور — خاک آدمی مدرو جه گور
خاک استخوان اول تا آخر — غرب شرق بر به بحر و بایر
جم مبو کوه نزد سر لیتا — خاک آب نه کل احیاء الاموات
حکم مبو و ارض بار داوه — نعش آدمی گشتی دردو بر
زلزله مبو زمین سراسر — مادرو دردو اول تا آخر
هر چه زاده ی رگ بین جه بنا — اول تا آخر گذشته ن دنیا
مبو چون میت او تازه مرده ن — اصلا سر دخاک لحد نوردن

جه دم سیم محیز دن هر دم قیل   بوبته تا جان هو در اسرافیل
تمام ویکبار محزبان وخاک   دحول ابر ورزه نالهٔ سهناک
دنیا پر میوه جهت تا فلاک   که آدم پری فرشته ملک
افغان غوغا زلزله زاری   خروش شورش هر یک دکاری
صدا آثریل یم چون کورهٔ بکس   سر زمین پر آکس نیه کس
هرتا مشهور گرد اتمان جی ور   روز حشر کن چون روز محشر
بزرگ کوچک گشت کفن نور   میون دهما اجم وبان اسر
آفتاب میوه برج حمل   حمل هم میوه سماوی اول
برق کرنا سخت اور مشهوران   شعلهٔ جور جهل گز جه زمین دود
روز بیون جی ورمو اتیم ملی   دحکم خدا پنجاه هزار سال
ذکر جه قرآن به آیهٔ مبین   جم موتمام کل اجمعین
امراء و فرمان دانای کردگار   فرش سرا قبل اولیاء و ابرار
دار خدا شاه لیل و نهار   پیران دهنده صاحب ذوالفقار
جه پشت دلدل چون شمس تجلی   چون برق لامع ترجمان تکاور
صف صف میدان ضعفا دیال   هر صفی دطول پنجاه هزار سال

ملت دملت جدا مکرد   حسابش پنجاه دمیت دیگر گرد
گروه گروه آن بزار درملت   نشانه هفتاد و دو حنفی دو ملت
هر یکی اوراد وورد زبانه   هر یک دراگی آیهٔ قرآنی
آدم تا عالم تمام پشت بپشت   گشت صف مکیش جه خوب سرشت
عهد کیومرث شاه سلیمانی   پور پهلوان گیو کیانان
صاحب شجاعان سام نریمان   کیقباد کی اهل کرمان
رستم بوکوپال نهصد منوه   دبالو با هو تهمتنوه
قهرمان بو قهر و قضا قلیوه   بناله نفیر طبل کینوه
سلیمان پوسانی بیشمار وه   گشت یک گروه وکنار وه
اسکندر پوسانی سردار وه   پو پهلوانان سالار انوه
دیو سفید بو دار وشماده   سلم طور پوسانی سپاه هاده
شجاعان دور سرور کاروه   گشت یک گروه وکنار وه
ملت ملتان خارجی دستانی   بگمار صفقا شیطانی پرستان
بنگی بنگشان مغرور سرنگ   گبر و گاو پرست ارمنی فرنگ
گاو گوساله خمار پرستان   کیشو نصرانی طایفه دستان
کافر کافران دهنده معبود   نسیری سیری قبطی و جهود

بادیه نشینانه و دولت بازلری   تارک صلاتلری و ذکر نمازلری
صف صف صهیب پیکانلی هامی اوروب   برازر و شیون واویلا روحه
هریکی جلادی مکرو فریاد   دنیاده یو باغلیسی و داد و بیداد
زمینی آتو کرده وک کوره آهنگر   محو شد هر دوکی کوره کوزه گر
زمینی مبود مس تیملی و برق   آتش گرم دو جه باتا و غرق
وینیه ساج سور بر شنگ شکلی   بلیره اگر طبق منها تو
الحکم لله جو دار گیره   افغان زار مرغ روح اسیره
کس نیین جلاد کسی دربند   بابو مگر بیز و جه دست فرزند
مادر مگر بیز و جه دست خیزانلی   براجه بر امیو گریزان
هرکس بیر ویش مگر بیو زاره   استغفرالله واحد القهاره
قرچه قرچ گوشت پاره آدیرار   ناله الامان خروش فریاد
خدایا چو روز قلفه آخیره   جو زیره مخلوق جو رستاخیزه
تو بیتا لله بو طور و طرزه   جه او و اولیا جو تر سولرزه
هرکسی دامانی پیغمبر آلش   مکردن دخیل مبون قرآنش
دخیل آلان مولانی پیشا   اوان ملالی بی نفس پریشان
دست نا امید مادر و کالیلی   دنا امیدی و زار و ملول

رسولان نیین و دست راضی   خدا حاکماً محمد قاضی
علی اولاد اطهارش تمام   داد دیوان کر روز یوم القیام
بابر فرمان دانای ذو الجلال   ملائکه دور و گشت نامه اعمال
اور و جه بیر عدل روز دیوانین   نشینی رحیب تخت دیوانین
او روز روزیونی وجهانه آرد   دنیا مردنی هر جه میو بو
جبر جابر ستم کارانین   روز حق حساب گنه کارانین
ترازو میزان اعمال براستین   داد سندن حق جه حق ناکسین
داد ذلیلان جه ظالمانین   خلاف شرعی جه عالمانین
خراب حال خمر خوارانین   روز تلخ و ترش زناکارانین
بی نور غیبت جه غمازانین   ظلمات دیده بی نمازانین
بیو روز وعده دشت محشرین   دلیو نی قطره زکات بیدرین
روز رستاخیز دلوانی توشانین   خود لیشد کردن کم فروشانین
بیو روز یا طوش آوارانین   بدبختی فریاد مطرب بازانین
بیو روز بی رحمی ستم کارانین   ترجمانی مال مردم خوارانین
بیو روز درگاه حق بیزارین   لشکر دنیا و جهالت دارین

بی خوفی جه قهر حی ربانی　آموری نفعل راگی شیطانی
روژنه قران خلق آزاریا　غیبت دروغ بهتان کاریا
یه روژ زاری مسلمانانن　نمک حرامی خانه دانین
بیر روژ واعظ واته خلافن　راحتی جه خوب بالنت لاقن
ایل وزینت هم طوله بازن　بزارر جه رنگ ادار نمازش
قرآن منزیل خلافش زانا　قول پیغمبر دروغش وانا
جه صنع قدرت خدا نترسن　روژ بخل وکین بهتانش لسن
مژده مزگانی بی عاقلانن　واویلا روژ روی جاهلانن
هرکس سزاوار اعمال ویشن　یا دشت بنده ریاضت کیشن
خلایق تمام فوج فوج ژنو بیت　هر یکی بحبی یکیش ویدست
حق داران یقه خونی خصم ویش　گردن وریو چنگ مکروت وکیش
مکیشان پری درگای داد ار　فریاد مکران پیغمبر وادار
خدایا امر و حکمت بنمانه　سزوی عدالت حقم لستانه
مردم بردوجور ظلم ظلالت　بستانه پریم سرای عدالت
قهر جبار ما درو خروش　دادنا توان میاو وگوش
توبه جور روژه توبتاً لله　زنهار صد زنهار استغفر الله

دختر رسول فاطمه زهرا　خاتون زنان جه هر دو سرا
میو دزار رفغان فریاد　برگ سیاپوش ودادو بیداد
دندان شهید سید کونین　برگ خون آلود حسن حسین
برگ شهیدان تمام ماورو　فریاد و وانا افغان مکرو
عمامه خونین مولای مومنین　گزیده لشکر قاب قوسین
پایه قلعه عرش مگیرو و دست　چلیکو و نکان چنی زور و دست
واستغاثه بدرگای اله　مکیشو نعره مناله وآه
اول تو قصاص قصتم لستانه　من کیشام جفای جور زمانه
داغ دل من جه گشت بیشترن　حق من جه حق عالم بیشترن
بستانه قصاص فرزندان من　حسن حسین دلبندان من
تا قصاص مریم لسپار وودست　قایمه عرشت گردنم وقصت
میو لرزه تمام ارض وعرش　میو خروش فراش فرش
طغیان میو موج قهر الهی　مارز ره بیج جه مه تا ماهی
خطاب میو جه حی مطلق　که یا محمد رسول برحق
واجه فاطمه نیکی اندیشه　ملکه عرش و تخت بکیندیشه
چه لازم زاری غریبانت　امروز روز عدل حق دیوانت

با محمد خواجهٔ دو سرا | تا میوه دلای فاطمه زهرا
مواجو الفرزند یه چه زارین | یه چه رسا آخر بی قرارین
دیروزه التماس شفاعت امت | دیوان اعمال کنیش ملتا
میروز غصه بردم درد تا | چه وقت فریاد شکوه کردنا
میوه شو تو علی اولاد | بی گناه امت کریم فریاد
است عاصیا غرق عصیانا | چه آب دوزخ دیده گریانا
تمامی مخلوق گشته گنه بارن | تمنا را امید و ایمه دارن
قم یا رسول یا حق موانان | ایمه وا امید کلی فراتان
امروز شفاعت خواه امت زارون | قطع امید شان چه بضاعت دورون
هر یره ما توون سرار قیامت | بحیم بکریم امت شفاعت
بوینه زاری بیداد شانن | چه تاب دوزخ فریاد شانن
فاطمه زهرا پری شفاعت | بدیده گریان روی گی دامست
فریاد و علی آ وحسین | تمامی بهشت نه شور و شین
زاری و زاری و خرقه ها | فریاد شان که یا فاطمه
چون خبر الله پشنو فرش | داد فرزندان علی فراموش
امروز فرمان جبار جلیل | مادر و میزان در دم میکائیل

کفه میزانش دستش و بازو | مشرق و مغرب گرد آمد ترازو
دفتر داران گشت اعمال سر آ | چه داو چه جن چه حور و بشر
چون قطری مطاجه سر مواره | کرام الکاتب حسابش داره
تماشا بکن بصنع داور | صد هزار زبان هر ازده هزار سر
بهر یکسری بیست چهار هزار حم | سری صد هزار بازو گردن خم
دستش چه طرف نقش دان نویست | تمام حسابش بصد هزار دست
حساب کتاب خلقش نه نوشت | هر دستی داره خنجر از انگشت
میبیکونه از سخت ستمگر | تا نامه اعمال یاوران دبر
ملائکه میونه سما فوج فوج | چون ابر سیاه ملکه در اوج
مواره نامه جه سر چون باران | بعضی رو سفید بعضی چون قطران
چون دشت طوفان طوفه زهره | میونشو بسط دیده ابر و قیر
مواره نامه جه انداره چش | مردان و دست عاصیان دیگش
هسپاران نامه و لهو لعب | سیاه تر چه قیر ورق دسته و چپ
حکمی و فرمان یکتا ریگانه | نامه اعمالت یک یک بوانه
نکته و نکته برانه تحریر | تاریخ و تاریخ بیان کر تقریر

غیبت مذمت بدگوئی بهتانها   کبیره جنگ گنارا استاده
مال مسلمانان ناروا خوردن   ظلم بیحساب و فقیران کردن
باقی گناه کارگشته و قدر حال   ما وزن چهارپای میزان اعمال
گناهای بدکاران ستم انگیزان   صد کوه دیگه قاف بلاد و میزان
گاه قصور میوه ورزش ثباتی   همان جمله کوهش ممانو باقی
ماندن و هم گناه و صواب   نمانو چند کوه گنای بیحساب
چو دم شاه مردان و دست بازو   گردن ور دو دست کفه ترازو
فاطمه زهرا اشک ریزان   دیگه دلسوزان گردن پا میزان
صواب سبک گناه ثقیل   مکرر حساب چنین میکائیل
مدد و ولا گناهی مثال   مکیشو صواب ذره تا مثقال
هیو و آخر نیکی و شماره   ندارد علاج گنار بیچاره
صواب سبک معلق نه خوا   گناهش سنگین نچو نخاه
برگ خون آلود عمامه علی   شر کرده کار رب منجلی
دندان شهید رسول گوهین   برگ خون آلود حسن حسین
صواب عشر شکسته بازو   میرو و دان کفه ترازو

ساعت و دقیقت روز و در دو تقدیر   به نشانه نظم و حکم تقدیر
بگیری و دست نامه اعمالت   حالی مبولیت حال احوالت
بگیری و دست نامه موالی   حال خیر و شر تمام مزامی
هر چه طفلیت حج و در کردی   تا وقت مردن هر چه بردی
هر چه خیر و شر چه گشت قرار   هر قدر که نفس کرد و نشت جار
ناچی نیم نویسه و نوک خامه   فرد فرد و جدا و دیگه روز نامه
اول تا آخر نامه سوالی   احوال آگاهی گناهان قرار
سر حساب موسیه بوت خالیق   کفه ترازوی ثواب خالیق
حرف تا نخست لون و زوان   زیبا گناه صد همچون کوان
آه سوزناک بکیشی و دل   رو سیاه بدبخت شرمنده خجل
نزدیکی حاشا نه ماوا پناه   خجالت سردی پیرو ابنیا
تمامی اعضات مدار شهادت   شرمنده بکیش اسیه خجالت
داویلا چه روز بد عنادان   توبه چه اوقاتش تمام زان
خدایا توبه جود دار گیره   چه نامه اعمال گناه کبیره
چه شرب و قمار چه زنا ذکور   چه بنیازی چه فسق و فجور

گناه سنگین نکرد پامال   ولیش هیچ نزدی میزان اعمالی
خطاب مکرد رحمان رحمت   فاطمهٔ زهرا یکی شفاعت
چونکه تو دلسوز بری امتی   دلسوختهٔ برایشان بی مشفقی
تمام عصیان بار گناه صغیره   گشت بخشام و تو غیر کبیره
حق دیم تمام گشته بخشام و تو   بلی حق الناس عدالت میو
بنده گشت بندی تو فرش زمین   چه بید قدرت دیم ایجاد زمین
اگر حقتان گروم تفاوت   پری من دوری نشوه عدالت
میو حق ناس یکیک اندش   بدرون دست صاحبان دش
جا برون ایدن مایهٔ سزاشان   گنار دلیلان بار لود گناه شان
صواب لوان بدریم بیان   عدالت دیم بکروم عیان
خلاف نوانان روزه عدالت   من مسازم حق مظلوم چه ظالم
خاصان درگاه ذوالجلال   حساب اشان خر مو خوش حال
برگزیده کان رب العالمین   صف بدن تمام و جانب یمین
نورانی رخساره و بعلم مکان است   لوا حق میو بری دست راست
وا امر فرمان پادشای صمد   جم میون نزیر لوای محمد

خوب اعمالان خلق بصف بیان   نه چوق جمله را حق شنان
جهان دنیه بار دو هفته تمام   پسندیده کان حق لا ینام
گروهی گرد چه صف مو بارد   تمام نورشه و جهرش مو ارد
گشت دوستاران بی بار جوانست   مویران چه صف شره و دست راست
نگران نگاه چه بیم فرسخی   لعنت موا اتی دره دوزخی
چه گناه کاران سخت شوم حال   نگران چه دور پیشان نظاره
بلی گروهی چه مسلمانان   گشت چه ترس گیان لاحول موانان
هرگز رحم و مال مردم نکرده   نماز و روزه شان و جاه نام وردن
هیچ نکردن ذکر دات پیغمبر   سر بفیان هرگز و سجده نماز
مردم آزاری کردن ظلم زور   لواطه زنا هم فسق و فجور
نه برسان چه آل حلال حرام   گشت طور گناه شان چه بی تمام
باقی گروهان امت امتان   خلاف مذهبان ملت ملتان
نامه سیاهی ولیشان مو انان   گشت و نا امید خجل همانان
پشیمان موان و لفظ بلیغ   وست مدلان دست مو جان دریغ
نکردیم چه دنیا فکری پی ومان   امروز شرمسار مو کو پشیمان

دونیا داری گردین عادت   غافل چه عقبا ذکر عبادت
رهنده درگار داو معبود   پشیمانی ئیتر هیچ ندارو سود
کاشکی یکدفعه هنی جه دنیا   چند سالی مانیم ایمه جه دنیا
رو دورگای حق مکردیم عبادت   شب و روژ نفکر ذکر و عبادت
هرکس ورنگی مو جو کلام   هیچ سود ندارو آخر سرانجام
آخر و فرمانی پادشای برزخ   خطاب میو و مالک دوزخ
نمیده بد خو زود بد قرمانی   گرد کافرانی هیچ مدرانی
هرکام نامه شانی جه دست چپشان   عفوشان نه فخاو دزدشان
طوق آگرین نه گردنشان   سجده و درگای حق نکردشان
باقی گرده ون تمامی یکسر   پیروی کران رسولان دیگر
خارج مذهبان ملت ملتان   شیطان پرستان حیوان صفتان
فرنگی ارمن کیشو نصرانی   جهود و تا ساسی فرقه شیطانی
گبرو گاو پرست خارجی دستان   و سو دکس مشرک آگش پرستان
تمامی مخلوق فرسخ و فرسخ   هور دارو و بر زوده دوزخ
مالک ملکو نعره و هیبت   بشنوه عجیب سهم صلابت

چون خوف طوفان محزون شوهنی   خلایق میو سر اسیمه وار
باقی مالکان دوزخ سراسر   بشکل شیوه اژدهای اژدر
چون شیر پلنگ هژبر دمار   نهنگ عقرب شیوه شکل مار
طغیان چون طوفان موج سیحانی   [illegible] هیبت آتش فشانی
روشن مخلوق و دیده دودلو   بر مجموع خلق غلغله خیزو
ناله و الامان فریاد زنهار   هر و شانی خلق واحد القهار
گروه گروه صف صف میوتو   وبا و هیبت زهر شانی متوتو
خدایا زنهار جو طامه   چو حشر محشر چه قیامت
پهاو خروش سهم داهمه   گرده ان برزبر بکش چون رمه
بلوک بلوک صف صف فوج فوج   چون بحر خضر جوش مدو باموج
مدرانی نور چون ریگی رباط   میو بو پرون جه پل صراط
بنا الا دوزخ راگی هن تطالی   باریکتر چه مو پنصد هزار سالی
سرخا چون آگر بلکه هم بیشتر   برنده تر ان توینه نیشتر
قطاره مدش دیده قطاران   میو جو راگی باریک بواران
مسافت او پل هزار فرسخا   نه زیرادره هر هفت دوزخا
شعله مکیشو گره نار تفته   چه بالا صراط بلندتره هفته

جه پاتاریده سقدر ملکان   جه درجهم راگی سخت لی اولان
جهرو دیده اسان قیمه کش   پای باز و عضا سر وفش
هچ کسی تا دیم فرسخ   مریزان اوار لقعر دوزخ
نوررا آخرش ما به بهشتی   آدار حوریان عنبر سرشتی
ار راه پنیکان بیونیم فرسخ   گذران رحمت منباالا دوزخ
دبزم شادی خوش لیک نشاط   جون برق گذر و جهل صراط
دوزخی لقعر دوزخ میوبید   لشتوجه امت دین محمد
همانو تمام امت جه محشر   بو خدا داد و پیغمبر
محزون نتان برار زله شور شین   بو حسن فرید و حسین
افغان خروش شین و اویلا   داد و فاطمه بی دار و علی
رسول خدا حاجتی عرت   منالو وحق به شفاعت همت
یارب جه درگات تویم نا امید   فرزندم جه سر هت به شهید
اول بندگی کردم و خلاص   بسندام ایدن درد و الحکس
جبر و ظلم و زور به امر وکیشا   داغ دل فرزندی بی امر و فرمام
حسر تم کیشانان جه جرردم   بنده گی درگاه هت بجام آوردم
هر جه تو فرمای آوردم دکو   گردنم پیچا من در رضای تو

علی و فاطمه حسن حسین   و دشت کربلا ناله شور شین
قضا و قدرت دایم وقضا   جه مصیبت تویم نا رضا
امه و عهدت کل کردیم وفا   جلیش مدی بای داکش ایمه جفا
امر بود و فرمان پادشاهی   خطا لی میوکه یا محمد
گنای امتان من و دین تو   بخشام بزلف عنبرین تو
زیاد تر جه عهد و اقرارتان   بالاتر بخشام و گفتارتان
صد برگره بوانه امت   روانه بکریری برای جنت
مواتو هست رسول برحق   یک نصف هت مکرو بکیشق
به نامه اعمال جه بیبار خوشت   صف صف جمیکو برزق بهشت
باقی له محشر گرم شور شین   خطا به میو و شهید کربلا حسین
اگر او هم بو تان همت   رسیده برتیان بخشام شفاعت
حسن مادر و جه ستاره آن و پیش   حسین مادر و زوار ان ادیش
مابقی بعضی و اسطه هت   فاطمه زهرا بکی شفاعت
الدرحیمی و رت رحمانی   غفور شکور هم سبحانی
شیعیان یکی جه صد امحرومم   الحق بون نصف اصحاب معصوم
کل امتان غرق گناه بار   عاصی عصیان بار شوم شرمسار
روسفید کری شفیع جه محشر   تویم روسیاه ولای پیغمبر

ه اعمال او نکی ویلی حق نگرسته اولاد علی
دمای شفاعت جیبینا زار گشت شفاخواه اون رسول ابرار
یک ثلث بهشته بیله ایزخواست جو جمله خاصان پری در راست
دو نصف دیگر ویله یا وسر همان خجل جه دشت محشر
اوسا جو دماشا مردان علی رویکی و عرش رب منجلی
ملالان دهق پیشفا زاست خطایی بیوجه رب العزت
یا علی نجشام سه آغوش ویت بگیره بغل به انصاف ده
حکماً و تقریر خورد و کبیره هر کام که دارو گناه صغیره
جرم گناهان گیران ودوش شاه مردان علی مگیرو و اغوش
بهر آغوشی شیر فریاد رس مبرو و بهشت پانصد هزار کس
سه آغوش بو طور ها ورو ویر مانو صفی نصحرای محشر
پنجاه هزار سال طول روزش زمین و دنیه مس تا و سوزش
حکماً و تقدیر بنیای یاون مسر هرکس رو سیاست بزرگی پیغمبر
فرض سنتش ورا نیت نواپان قول پیغمبر و خلاف زانان
بیقولی رسول چینی امامت باور نکردن روز قیامت
صفی جه محشر عرصه عرصات مبو بیرون جه پل صراط

چند گروهی هن واچوم مختصر محروم جه صفای رسول سرور
لواطه زنا مال مردم خور بهتان گو غماز هم نماز مکر
شرع خلاف کران علما عالم غیبت کن کذاب جابر ظالم
گنای کبیره بماحی یکسر موازان وقار گناه و سقر
دستی مذهب اشنوه خبر ملت ابوبکر و عثمان و عمر
اناس ذکور صغیر و کبیر ما و اشان جدان بئس المصیر
چون مبو تمام عرصه عرصات بعضی به دوزخ بعضی به جنات
رسول سرور انبیا و امام شهید و صحاب تا مره تمام
نورانی رخسار تکبیر تمام گشت داخل بون تمام و غرفه بهشت
ندا اریا اصحاب وفی المحبت مژده بشارت یدخل الجنت
بیون و بهشت و بیخوف بیم یدخلون فی جنات النعیم
داخل بون و باوطوبا و گل گشت استقبال کمن حوران بهشت
حوران و رخسار نور درخشان طبق طبق نور کن زرافشان
جاشیکه خدا اقرار دادن پیش حوران مورا پرآ داتیش
ساخته الیه ابنش بمیوه و خیم هفتاد مرتبه بالا سرد هم
خشتی جه الماس خشتی زبرجد خشتی جه گوهر و خشتی زمرد

مونس ملایکه همخوابه شاه حور　　خلعت پوشیده لباس شرف نور
بوسه گردن بار درختان سرجم　　شاخ برگشان سر نیان دهم
باد خوش نسیم چشمه‌ها الورد　　هوای معتدل نه گرم نه سرد
چهار جوی آب جاریه مقیم　　یکی جوی رحمان یکی جوی رحیم
چون موج دریا متافو وقت　　ماهی غلطان شناگر زیر و زبر
متافو زیر سر شاخ اشجار　　جنات تجری من تحتها الانهار
اثر و فرمان حق ربانی　　ملک فنا زمین طی زندگانی
ریاضت کیشان نماز گذاران　　بنده طاعت گرای وفاداران
کردن طاعت گریه کاملا　　تا که خدا هم بهشت جاودان
مادر و بعضی چه بخشش گران　　شرده مژگان پیشانی هر زن
عمر الیوم بی الفوج روح سفیر　　بهشت بی الیوم جان و جاودان
نیش اراثان نه پیری نه مرگ　　نه بیمار نه غم نه بیرک
نشاط کن زود جنات النعیم　　فارغ بون جهنم عذاب الیم
توصیف بهشت بنیوتم　　ذکر معبود و آیه کلام
شرحی چه سرار و وتخ کلیم الخطا　　پر اگر پرده پر عقرب شهام

خشتی جه نقره خشتی جه طلا　　خشتی جه یاقوت خشتی لؤلؤ لالا
دو در و ایوان غرفه بان دُر　　خدا آراستی جه در و گوهر
درخت طوبا بوسه حور و شان　　شاخه برگ او هشت بهشت بوستان
هر شاخه چند رنگ بر شاخ میوه　　هر برگی چند رنگ آورد میوه
نسیم خوش بو شاخش شاه نو　　هر برگ صد نوع نغمش سرا نو
غلمان جنت صف پیکان و صف　　بلورین شراب جمهور بنکیف
دنیه گل گلاب لاله پیاله　　آدم مجوست و کنج چهارده ساله
مزه صد طعام شیرین خورش نو　　مزرور لذت و وده زنده تو
هر میوه مزه هر شاخ رنگی　　هر نغمه صدای ناقوس چنگی
گاه نه بزم رزم گاه نقال قیل　　گاه عزم صفای چشمه سلسبیل
گاهی دیدار پیر و پیغمبر　　گاهی پابوس حیدر صفدر
گاهی بنوشه چه دست ساقی کوثر　　آب روح افزا پر شهد و شکر
گاهی ذوق خوران قصور　　گاه مست مخمور شراب طهور
هفتاد حوریه خدا دادن پیش　　هر حوری قصر کوشک سرا و فرش
دیدار وید مکن هر یک حوریه　　هر حوری صاحب هفتاد جاریه
گشته نازک بدن جبین تخته ریم　　بوا ته ماچان حور رضوان

گره گیر زلفت قرار گرفتن   جوشش بدی دوزخ چون جیحون
بعضی چو آتش و سوز گدازان   ماجای این شخصه نگر تا زدن
بعضی چو اگر موش ثانی حالش   چونکه نداده زکات مالش
بعضی هم مثل اگر مکیشانی   اصلا رحم نکردن او به درویشانی
بعضی آویزانی او چه نا ریحانی   اوگه قیامت زنان و خلائق
گروهی نگر گناهکارانی   ماجای به گروه زنا کاره تنی
از ده چه دم بعضی روانی تنی   ماجای به گروهی غیبت کاراتنی
چه نیش عقرب کسی مانی   ماجای به بهتان با خصم وراتنی
بعضی سوزد چهار زن کردنی   ماجای به گروهی فسق فجورا
بعضی حلقه آگرین نکردنی   ماجای اینه مالی حرامش وردن
شخصی سوزد مرنوع زنا است   نگاه هش کردن وجه خیانت
گروهی سزاوار گناهکارانی   ماجای به گروه شراب خوارانی
شیر پلنگان مدانی و ترکش   سر کردن مار و عقرب بجزگش
یک جفت مار او دو گوشش   یکی اژدها به آغوشش
سزاوار به دوزخ زرد آتش باشد   بجاگه مطرب چپه رباشتی

بعضی چه اگر کردن احاطه   ماجای اینشخصه کردن لواطه
سوزود بعضی چه روی بزازی   ماجای به کردن مردم آزاری   حرم
بعضی گر کردن و به شعله آتشم   ماجای به قامت بی نماز هیچ نکردن
بعضی سوزد چون ناتوانی   کلامش را نه اصلا توانانی
بعضی قامش نقطه آگرانی   ماجای اینشخصه هر دو جا برا
بعضی حرکت دوزخ جهنم سر گردانی   ماجای آن گروه روزه شانی وردن
بعضی پشیمانی هدانی زهر فتهم   پرهیز نکردن او چه لی مردم
بعضی رو سیاهی قطران دیه قیر   ماجای اینه رحمی نکردن و حال فقیر
بعضی اژدها دورش تنبیدنی   ماجای این بنده خدا اش خریدنی
بعضی به زیر عمود آتش   اولیش نکرده نالۀ العطش
کرانش دگر آگر آغوشش   شخص نه توانی آدمش کشتنی
بعضی شق نکرده و مود دا شان   ماجای به مردم کردنش آزار
بعضی شکنجه کار و تعزانی   ماجای به دزدی هم قمار بازی
بعضی خورد آگش هدر آن گردم   ماجای بیهوده دشنام دادن و مردم
بعضی سر گردان مارش و سینه   ماجای به بعضی خلقش داشته کینه

بعضی گرفتار وسوسه دردن ماجانیه قطع امید ارحاش کردن
چند گروهی هن مارش گردن ماجانی حریص مانی مالش جمع کردن
دایم فکر مال جمع کرده دنیا بی ذکر نماز بی روز عصا
بعضی زوج لیشانی جوشو جوش دایم ذکر حق کردن فراموش
بعضی عصاشانی نکرانی حیا سرشان و عمود کن طوطیا
چین چین ملیشو سرش و زوش ماجانیه فاحشیا شرع کردن و خلعت
حاکمانی و جید سزا و طریقت نکردن دیوانی درورت حقیقت
دردنش چه زوج جسته پشتن سزا آود چه گشت سزا بهشتن
بعضی چه گره اگر گرفتار املیلی ظاهرا بر دورش کرد وزد لیکی
بعضی سوزد و صد شعت نا شکریش کردن دنان نعمت
بعضی سزاوار و جیر آوردن لا حول چه گناه کرده و ریشو مردن
داو دیگاری نان نار حزینی ماواشانه قهر نار سجینی
بعضی هن لیشانی دایم و جنگش درد ولشان مو هر دل تنگش
بعضی چه لیشانی اونرا چه هو چه نا محرمانی خوشانش برو
بعضی ازده‌ای پیچیانی وگیسوش سبک ردش کردن اوز چنی توش

بعضی شانی اگر محرو چه دم صد اشانی یاو اگوش نا محرم
بعضی لیشانی د گوش کرانی قفاوه آنهم نرد سرخ کردن گوشوه
بعضی گوشت ولیش مداشان نرود بمیلش چه شوهر خاطر کردن مسرود
بعضی گره نا پرتش موارد مکر پوشاکش و یکجا نزارد
عقرب درمیی کرد تش لانه زینت کردنش [illegible] بیگانه
حلقه دانی و دور گردش حنفی کردن ملوانک [illegible]
بعضیشانی مدا گوزه صد [illegible] بالا منمانی شخص هنی
بعضی شانی شمه کیشانی و کیش ولیش بی نا محرم کردن آرایش
سزا چه زانی نمبو تمام نزار نی خدا صوحی صفی و سلام
بلی اشانی دین محمد چند لی سوزانی آصفور جلد
نعقه گناه مدنی سزا اشانی قشاو لی بهشت مبو جاشانی
ملک مدرو مرده بی نعبید بی دور خیابان گشته و نا امید
فوج سیاهی [illegible] مکیشانی و تیغ و تبر تلخی
چهار [illegible] واهل سقر سقر [illegible] خاکستانی و کر
هنی مرگسینی چه و اتم [illegible] بجانی نقعر و دوزخ بید و تیانی

نه وار چو قرده توتبا لله　　یا غافر الذنب استغفر الله

یا رب بحرمت رسول سرور　　و اعجاز خاص دربر کنده خیبر

دحق علی صدر بی عیب　　دگیسوی مشکین فاطمه بی عیب

انا سن و ذکور شیعیان پیغمبر　　او رشان و خلد خالدین بار

گور گناه کار شقی شرمسار　　نه وار رو ز خالق گره سوز نار

اگر صد گناه هم جمله دیران　　بلی شهادت حق آوردان

جه لوان گور عرصه عرصات　　جه نار جهیم هم بیداریم نجات

نه دنیا تویم و حیله خانان　　نه یم د موئمن فرقه لمانان

لقمه حرام قوری و حلق　　نه یم محتاج و منت بار خلق

اسنه عام ایدن خدای ذوالجلال　　نصیب کری تو رزق حلال

محفوظ بولم جه شر شیطان دیوانی　　بگو خانه اهل بهتانی

یاران ای مرد دنیا طالبین　　نصیحت امر شفیع تابین

حرف مختصر آوردیم و دی　　دانیم جمله دین توحید سبحان

بقول قرآن رسول حدیث　　نه دارد خلاف حجه دانه تبلیس

معبود گردن حق ثبوت واد　　بر بحر بر دو موعود و میعاد

پایدار نیا دنیا بی بنیاد　　و گلی زانا سلطنت کنیاد

چند ره در شرایه عمرت نه کف　　و عبث لعدش نکری تلف

نکر عقبا کریا داری با　　با رنج دنیات چو دورا

فکری کر بری بخت قیامت　　چراغ روشن کریه روزگار

قبول مکر جای گه تنده تلخ　　و بار ویت چو لقعر دوزخ

طاعت فرصت باوره انجام　　نویت روسیاه نه چراق

توبه خدمتی بکر و پشیان　　روسیا توی بی باک پشیان

تا که تو غافل مدهوش مستی　　مردان شراب دنیا پرستی

محو زانگی او خیال تماشا　　فرلفتی مخلوق شیطان کلمات

تا کی تو عمر ویت آرامید　　طفل بیت یلشت تمام تو سفید

سفید صدف قطاره دندان　　یکیک ریزای چون بخش سفید

هر گاه دندان میا خطر　　بزان حیه ترگت مدر و خبر

تا با عمرت حیات حوه　　دسته نه هوا هوس کرد تو

هر چه اعمالت گشت داره عوض　　عوض نداره و عمرت الغرض

جه بخوابستی کمی بر بیدا　　تا خوان دوت جمله گناه بار

عمرت مطاعا نداری بها   واسانی چه دست دی بهاره
عمرت گوهرا شریف عزیز   مایه دستتش دور و شتاخیز
عمرت خاص ترین جواهر و کیش   سروش محشر هبود فریادکس
مرگ بهبوداد حسرت موری   مدوری فریاد نزاکی خری
عمرت بی دنیا مکری ضائع   هستی تقربت بی پول مایه
قدر عمر دیت بزانه ودرتر   مرمی بخت دیت خاک بکر به سر
بگذره جه هوس ضکاکش خوش   بی اسباب عضات هبوز دواتش
ار نوشید دایم قند بیار مشک   مردم نمردن در اک نان خشک
ار بود مرکب مرصع لجام   متوانی دنگت طرح کورو کام
ار نشو فرشت ابریشم طرازی   وکهنه حصیر مسجد بی سپاره
ار نیمن شانه آبنوس بی رش   وانگشته بکرشانه ریش ویش
خیال بی عمرت چمنی نه جهان   دخیلم تو قدر عمر وقت بزان
روزی یک موش لوای شکار   یک شتری دهوس گردش خوار
دی نه حضیب ال نه سار بانی   بی حد ست بکشت بی ویش جرانی
موسش خرد شاویش دل فره   کیشا شترش اورد بی سوراخ

موش نه دوو شتر مگر دش شادی   ملیکیاش ندورد ذوق زیادی
خیال شترش مگر ده بیره موش   تمز موره خوش کیردن فراموش
وقتی آما دریجا که تلخ وتنگ   سنگ جرمس آرش نها وجا به لنگ
آخر موشیچ جه روره دهره   عجب کش نکرده زیون
او سوراخ موش تنگی خرازان   شتر هم دولت دنیای غدار
دولت وه بره وجای صنعجو   آخر کرده کور سر دش دو
مرگ بورد بریده سر کو فکر   هوش بوبت بوم مرد آخر شر
بی فرزند زن مشو متوتی جی   فرزند ارسن نیمی بی لوح عقل
ذکره له قرآن دانا ذو المنن   فرزند زنت هر دو دشمن
بی فرزند زن ای بی اعتبار   وینه جمع قناعت بکر شمار
تو خیال یکی مردن ابر سا   جنات تجری جا که جو اصافن
اگر که خانه قبرت آباده   خوشا و حالت هستی آماده
هرگاه خود مها بیایش فرا   مردن عروس کت برایش
وا و بلا اگر اصحاب شمال جو   قبری بر اگر و عقرب مار بو
دی ری جحوو اووقت موش   قبول نیست ناکن اقوام

لە ئاستی بینایت شاهی عرفا   لەو دەرە ئەمری خودا و پێغەمبەری خاتما

تسلیم ئەمر بوو تا هاتە دنیا   شاد و خۆش بەخت بووە بە رەفزی تعفا

قرائت نمازت و قیام قعود   چونکو بەرەجا قبول حق بوو

ویل للمصلین چاری نمازی حاتە   نمازێکی داری ریا و سهو بیانە

قبلت قبلت اگر خطاب بو   ئەو نمازە قبول درگا الهی بو

اگەر دەستت سەر دەست خوب بشوونی   چاو ویل چاتن نو جا بغنوی

یا شاە مردان دەرکەندە خیبر   یا وارث علم هەر چوار دفتر

رحمی بیان کرد و گریە دا   بێ هەمان هەر شەو دل دل بسوز

ئەم دنیایە بزانن جاری زراعە   بەر دەشت محصولی و قیامە

قضاری اعمالت ئەو روژە دێتە   لە روژە نمازت تاکو بیارە دنیا

اهل عقل لە قرآن بە چی هاتی   گوێ لە شیطان نخوڕ اگر لێشە

ای ئایە نخونی لە سەر ئاسمانی   کە دشمنت ئەوە وقت پیاو سیە

تا نخوینی فریب نفس امارە   لە قبر و حشر بوی بیچارە

یارب وەحقت رسول سرور   روسیام نکی لە قبر و حشر

حق علی فاطمە یازدە فرزندان   و نیام ختم بکە دینی ایمان

خوا شەرمەندە هەم گنا بارم   من ولا تقنطوا امیدوارم

اسلیم تو نێی خدا لا تیکان   تم روسیاه و دنیا عصیان

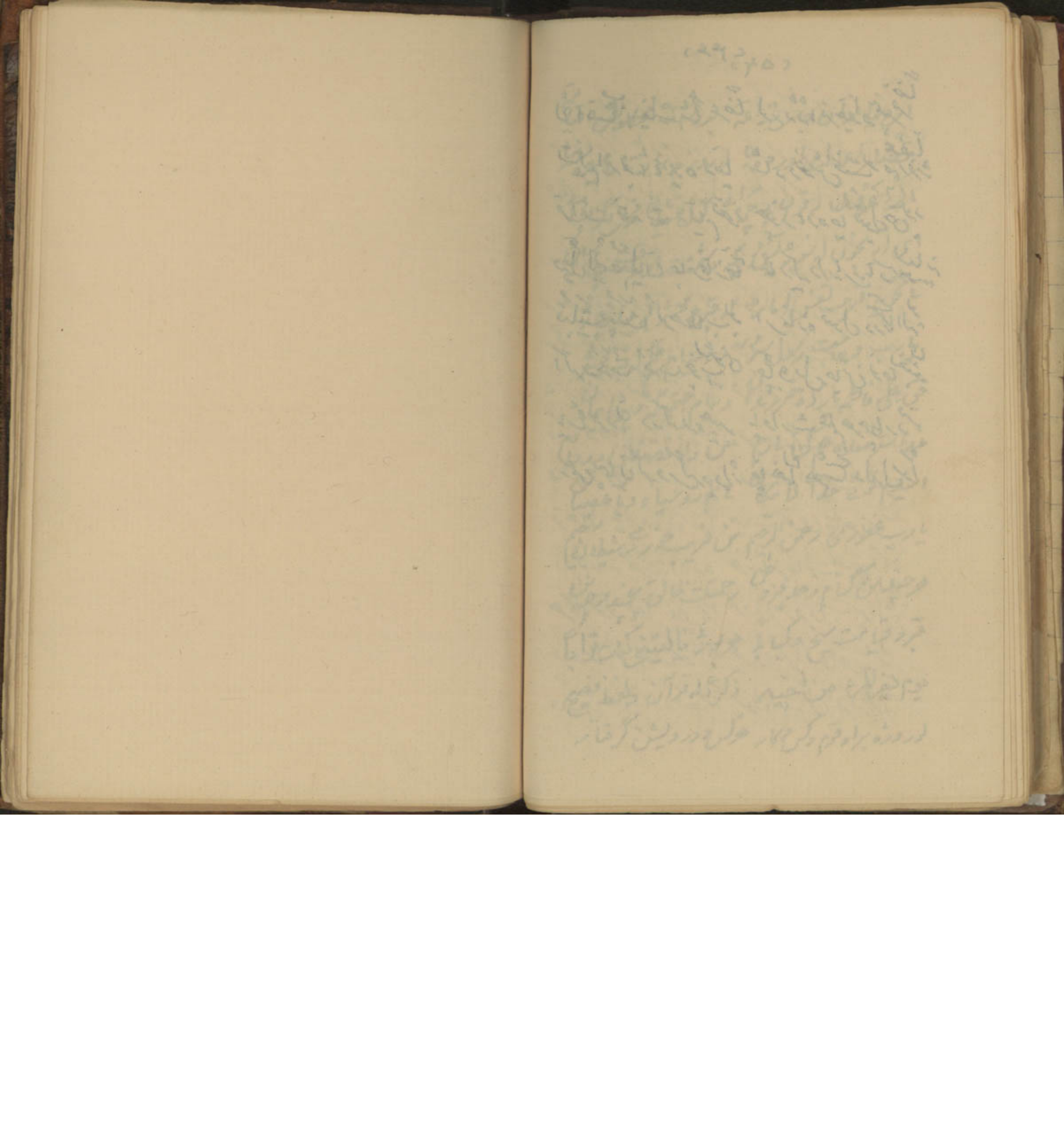
یارب غفوری رحمن الرحیم   من فریبە خوردە شیطان رجیم

هرچند من گناهم زیاد فزونن   رحمت خالق بی حد و چونن

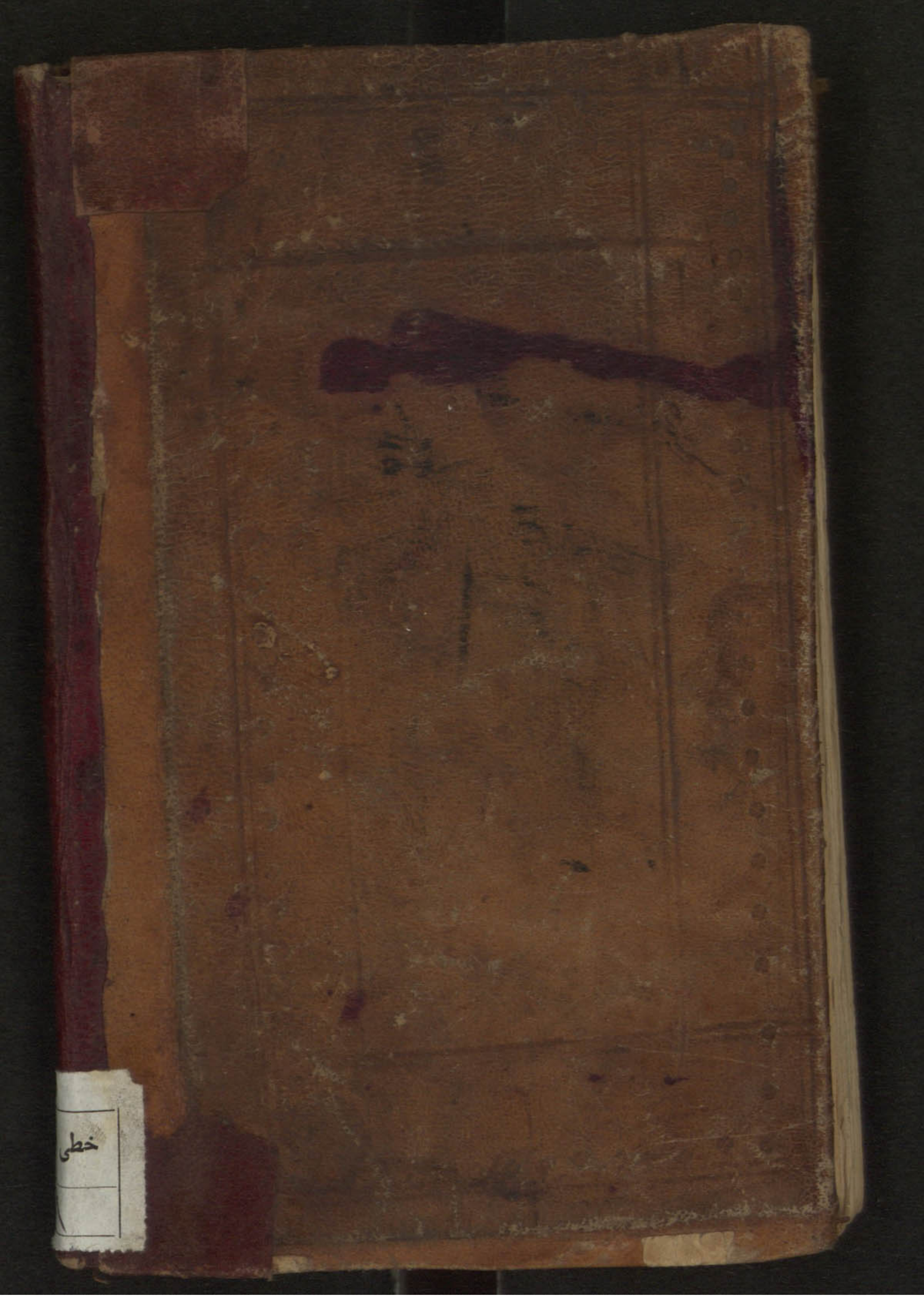
قبر و قیامت سخت و کبابا   خوبوش یا لیتنی کنت ترابا

یوم ینظر المرء من اخیه   ذکر لە قرآن و لفظ فصیح

لە روژە برا و قوم و کس و کار   هرکس بە درد خویش گرفتارە






خطی